

تاریخ ابراهیم بن سنان بن ابی بنی

مقدمه - گریگوریوس ابوالفرج بن اهرن معروف به ابن عبری در سال ۱۲۲۶ میلادی ۶۲۳ هـ.ش در شهر ملطیه متولد شد پدر وی اصلاً یهودی بود و بکیش نصرانی در آمده بود وی در تربیت و پرورش پسرش گریگوریوس کوشش بسیار کرد .

۲۰۵

ابوالفرج در اوایل جوانی نخست زبان یونانی و سریانی و عربی را بیاموخت و سپس بفرآ گرفتن علم لاهوت و فلسفه پرداخت و طب را در نزد پدرش و اطباء بزرگ عصر خود فرا گرفت در دوران دانش آموزی وی در مشرق زمین حوادث و انقلابات بزرگی چون فتنه مغول و جنگهای صلیبی روی داد . در فتنه مغول پدر ابوالفرج با پسرش به انطاکیه گریخت و در سال ۱۲۴۳ در آن شهر اقامت گزید . ابوالفرج در آنجا طریق زهد و انزوا پیمود و درغاری مسکن گزید . ولی چون اغناطیوس ساباطریک از حال وی آگاهی یافت بزیارت او در آن مغاره شتافت و از وی تجلیل بسیار کرد . پس از چندی ابوالفرج برای تکمیل قرائت بیان و طب با دوست خود بنام صلیبا خدمت دانشمندی موسوم به یعقوب که از نستوریان بود بطرابلس شام شتافت .

در این اثنا بطریرك اغناطیوس سبابا اورا به آنطاکیه دعوت کرد و در بیست سالگی به اسقفی (حوباس) از نواحی ملطیه برقرار نمود سنه ۱۲۴۶ و پس از چندی از آنجا به اسقفی لاقین که در نزدیکی خوباس بود گماشته شد وی هفت سال بدانکار در آنجا مشغول بود تا اینکه بطریرك یعقوبی در گذشت و در باره جانشین وی در میان اساقفه اختلاف شدید روی داد ابوالفرج از طرفداران دیونسیوس عبخور بود وی اورا به اسقفی حلب گماشت (سنه ۱۲۵۳) و هنوز در مقام خود استوار نشده بود که دوست قدیمش صلیبا که او را یوحنا بن معدنی بسمت مغربانی (۱) بسر مشرق برقرار کرده بود فرمانی از ملك ناصر صاحب حلب گرفته بر حوزة اسقفی او مسلط گشت ابوالفرج ناچار به دیر صومادر نزدیکی ملطیه پناه برد پس از آنجا بدمشق آمد و بدربار ملك ناصر راه یافت ملك منزلات او بشناخت و قدر و مقام او را بلند کرد و مرفه و شادان بکرسی خود بازگردانید .

۲۰۶

در سنه ۱۲۵۸ میلادی ۶۵۶ هجری لشکر مغول تحت فرمان و قیادت هلاکو خان بر بغداد چیره گشت و پس از ویران کردن بین النهرین و سوریه به حلب تاخت ابوالفرج برای جلب عطف خان مغول به یعقوبیان حلب بخدمت او رسید ولیکن پیش از آنکه مستدعیات او بسمع هلاکو خان برسد لشکریان مغول گروه بسیاری از رومیان و یعقوبیان را کشته بودند .

در سال ۱۲۶۴ بطریرك جدید اغناطیوس سوم ابوالفرج را بسمت مغربانی شهرهای مشرق یعنی نواحی بین النهرین شرقی و عراق عجم و

آشور تعیین کرد وی پس از چندی بر حسب رای انجمنی که از اساقفه یعقوبی و پادشاه ارمنستان و شماری از بزرگان مسیحی در شهر سیس تشکیل شده بود برسالت نزد هلاکورفت از آن پس ابوالفرج در قلمرو وسیع اسقفی خود سفر میکرد تا اینکه در سال ۱۲۸۶ میلادی مطابق با ۶۸۵ هجری در شهر مراغه از بلاد آذربایجان در گذشت. ابوالفرج بر کیش یعقوبی بود و در آن مذهب از بزرگان و اصحاب نظر بشمار می رود وی همه عمر خود را بمطالعه و تالیف کتب گذرانید و بیش از سی کتاب در طب و فلسفه و مسائل لاهوتی و هیات و تفسیر کتاب تورات و انجیل و تاریخ و نحو و فکاهیات و شعر و غیره عبری و سریانی تالیف کرد که سمعانی در کتاب خود از آنها نام میبرد و او را امیر کتبه الیعاقبه یعنی پادشاه نویسندگان یعقوبی لقب داده است .

۲۰۷

شهرت این عبری در میان مورخان بدو کتاب معروف او یکی تاریخ کلیسا و دیگری تاریخی است عمومی بزبان سریانی که کتاب اخیر را خود او با افزودن و کاستن مطالبی در او اخرا عسر خویش بنام مختصر الدول بعربی ترجمه کرده است این متن اگرچه بطور مختصر نقل همان مطالب تاریخ سریانی بعربی است ولی متضمن مباحثی میباشد که در اصل مطول سریانی آن یافت نمیشود خاصه در مطالب مربوط بتاریخ اسلام و مغول و تراجم علماء و اطباء بر متن سریانی مزیت دارد .

یکی از خصوصیات آن دو کتاب بلاغت و جزالت آنها بهر دو زبان است چنانکه خواننده ای که بهر دو یابیکی از آن دو زبان (سریانی و عربی) آشنا باشد در قرائت آن هیچ گونه تکلف و ملال خاطرری بوی دست نمیدهد ولی خصیصه دیگری که از نظر معنی در میان تواریخ قدیم مشرق

زمین فقط در آن دو کتاب یافت میشود اینست که مولف با آنکه خود او در شرق و میان ملل سریانی و عرب پرورش یافته بوده است همواره بر آن بوده که در نگارش تاریخ خود از صحیح ترین و معتبر ترین مدارک تاریخی استفاده نماید و کتابی را که مینویسد از افسانه و قصص و خرافات خالی باشد از این لحاظ بر خلاف همه مورخین قدیم مشرق زمین در تالیف تاریخ خود تا توانسته از اصل ماخذ صحیح یونانی و سریانی و عربی بر خوردار شده و درست ترین و موثقترین روایات را در نگارش کتاب خویش معتبر دانسته است *

چون مقصود ما از انتشار این رساله بدست دادن تاریخ مختصری از ایران باستان بروایت ابوالفرج ابن عبری است لذا نظر استعجاب خواننده مطلع از تواریخ مشرق را باین نکته جلب میکنیم که ابن عبری تنها مورخ شرقی است که در قرن هفتم هجری تاریخ ایران پیش از اسلام را بنا بروایت مورخین یونانی و رومی نگاشته و از داستانهای افسانه ای ایران که مبتنی بر روایات مذهبی زرتشتی و شاهنامه های قدیم میباشد صرف نظر کرده است از اینرو تاریخ ابن عبری بر خلاف سایر تواریخ قدیم مشرق زمین مشتمل بر یک سلسله حقایق تاریخی میباشد که مولف فاضل با کمال دقت و امانت بتالیف آنها پرداخته است رساله حاضر ترجمه همه مطالب مربوط به تاریخ ایران پیش از اسلام است از دو کتاب مفصل سریانی و تاریخ مختصر ابن عبری و چون منظور از این کار تنها بدست دادن مباحث مربوط بایران باستان میباشد از این لحاظ از ترجمه مطالبی که راجع بایران قدیم نبود صرف نظر گردید و تاریخ پیش از اسلام بنحویکه ترتیب تاریخی آن بهم نخورد از داریوش مادی تا کشته شدن یزدگرد سوم

ساسانی از آندو کتاب با دقت استخراج شده است و اینک بصورت متن مستقل در دسترس خوانندگان گذارده میشود.

این رساله مشتمل است بر دو بخش - بخش نخست ترجمه تاریخ ایران باستان از زبان سریانی بقلم آقای یوسف بنیان و بخش دوم ترجمه تاریخ ایران باستان از زبان عربی (مختصر الدول) بخامه و تحشیه نگارنده این سطور محمد جواد مشکور است و حواشی را نگارنده برای مزید فایده و تطبیق و مقایسه متن سریانی و عربی با ملاحظه تواریخ و کتب معتبر بذیل ترجمه عربی الحاق کرده است در خاتمه متذکر میگردد که متن سریانی تاریخ عمومی ابن عربی که بآن زبان «محتونوت زونی» نام دارد و بمعنی (اخبار الزمان) میباشد و بزبان لاتینی آنرا Chonicon Lyiracum نوشته اند در سال ۱۷۸۹ میلادی بدستکاری برونس Bruns و Kirsch با متن سریانی و ترجمه آن بزبان لاتینی طبع و انتشار داده شد ولی آنان زبان سریانی را بخوبی نمیدانستند و در تصحیح آن چنانکه شاید از عهده بر نیامدند از این لحاظ مجدد این کتاب با اهتمام دانشمند فقید مرحوم پولبهبان ایرانی که از فضایل اخیر ایران و از ملت آسور بود در ۱۸۹۰ میلادی در شهر لایپزیک در کمال صحت و نفاست بحلیه طبع آراسته شد و ترجمه قسمت سریانی این رساله از روی این چاپ است. متن عربی تاریخ ابوالفرج ابن عربی که «تاریخ مختصر الدول» نام دارد اولین بار در سال ۱۶۶۳ میلادی در شهر اکسفورد با متن عربی و ترجمه لاتینی بهمت علامه پوکوک بطبع رسیده و در سال ۱۷۸۳ بتوسط بور بزبان آلمانی ترجمه گردید متن عربی آن بار دیگر با اهتمام ادیب فاضل ابانطون صالحانی الیسوعی در سال ۱۸۹۰ میلادی در نهایت دقت و صحت

در مطبعه کاتولیکی آباء یسوعی در بیروت بچاپ رسید که مأخذ ترجمه قسمت عربی این رساله میباشد.

تهران اردیبهشت ماه ۱۳۲۶ شمسی
محمد جو بهاءالدین مشکور

بخش پنجم

ایران باستان بروایت ابن عبری ترجمه یوسف بنیان ز تاریخ
عمومی ابوالفرج ملطی از زبان سریانی

داریوش مادی که ناپوریدوس (ناپونیدوس) نامیده میشد پس از
کشتن بلا شاسا ریگسال سلطنت نمود وی در هنگام جلوس ۱۶ سال
داشت .

۲۱۰

پس از داریوش مادی کورش پارسی ۳۱ سال سلطنت نمود در
بعضی نسخ ۳۹ و در برخی ۳۳ سال پادشاهی کرد
کورش چون داریوش مادی را کشت سلطنت کلدانی و آشوری
و مادیهارا سرنگون ساخت و سلطنت پارسیان را برپا نمود و شهر بابل
را پایتخت خود قرار داد و دانیال را وزیر کارهای سلطنتی خود
ساخت :

پس از کورش پارسی کامبوزیا پسر وی ۸ - سال سلطنت نمود
عبریهامیگویند این پادشاه بخت النصر زمان خود نامیده میشد وی در
ششمین سال سلطنت خود شهر صور را کاملاً خراب کرد .

بعد از کامبوزیاد و برادر مجوس هفتمه سلطنت کردند مدت پادشاهی
آنان جزء سالهای سلطنت کامبوزیا محسوب میشود بعد از دو برادر مجوس

داریوش پسر گشتاسب ۳۱ سال سلطنت کرد .

پس از داریوش اخشراش (۱) پسروی بر تخت سلطنت نشست
 ۳۱ سال سلطنت کرد و در دومین سال پادشاهی خود مصر را بتصرف
 در آورد و در یازده همین سال سلطنت خود بشهر آتن آمده آن را آتش
 زد در زمان وی بود که هامان عمالتی میخواست ملت یهود را مجبور
 باسارت کند لذا استرو مورد خای جامه عزا پوشیدند ولی خداوند شر
 هامان را بر خود او برگرداند .

برخی میگویند اگر این اتفاق در آن زمان رخ داده بود هرگز
 عزرا نویسنده معروف از تذکر آن ساکت نمیماند در صورتیکه در آن زمان
 راجع باینگونه وقایع چیزهایی نوشته و از این موضوع ذکر
 نکرده است .

پس از اخشراش اربطانس (۲) هفتمه سلطنت کرد که جزء سال
 های شهریاری اخشراش محسوب میشود .

بعد از اربطانس اریوخ یعنی اردشیر دراز دست ۴۱ سال سلطنت
 کرد و در هفتمین سال شهریاری وی بنسویسنده عزرا فرمان داده تا رفته
 اورشلیم را بنا کند و آن پس از بنای مسجد الاقصی بود. وی در هشتمین
 سال خود نحامی ساقی را به اورشلیم اعزام داشت تا دیگر باره آنجا
 را بنا کند این مرد گرچه یهودی بود ولی طرف اطمینان و ساقی خشایار
 شاه بوده و اجازه از پادشاه و ملکه خواسته رهسپار شد .

پس از اردشیر دراز دست خشایار شاه ثانی دو ماه سلطنت کرد
 بعد از وی سفدیانس سلطنت کرد مدت پادشاهی او جزء سلطنت اردشیر

محسوب میشود .

پس از سفدیانس داریوش نونوس ۱۹ سال سلطنت کرد در پانزدهمین سال سلطنت این شهریار مصر بر ایران یانگی شد و مصریها بعد از ۱۲۴ سال پادشاهی برای خود اختیار کردند .

بعد از داریوش نونوس اردشیر مدبر ۴۰ سال سلطنت کرد عبریها ها این اردشیر را آسورس Asveros مینامند .

پس از اردشیر مدبر اردشیر اوخوس ۲۷ سال حکمرانی کرد وی قدرت یافته بر مصر حکمرانی کرده دو باره مصر یهرا تابع ایران نمود و پادشاه مصر که ناقطانابوس نام داشت بحبشه فرار کرد و اوخوس یهودیهرا نیز مطیع خود نمود و از ایشان باج گرفت و ایشان را در کنار بحر خزر در شهر هیرقانی نشانند در این زمان در مقدونیه فیلیپ پدر اسکندر ۲۷ سال سلطنت کرد و در سیزدهمین سال سلطنت اوخوس ایرانی و هشتمین سال سلطنت فیلیپ یونانی اسکندر در ایلادا تولد یافت نام مادر وی آلمپیدا بود .

پس از اوخوس پارسیس پسر وی ۴ سال سلطنت کرد .

پس از پارسیس داریوش پسر ارشاک (آرشام) شش سال سلطنت کرد و در اولین سال سلطنت وی اسکندر در ایلادا Elada در سن ۲۰ سالگی سلطنت میکرد قد وی سه ذراع بود و از تمام سلاطین پیشین برتر بود و کشورهای متعددی را متصرف شد ۳۵ پادشاه رانا بود کرد و شگروی به یک میلیون و دویست هزار نفر میرسید داریوش در ششمین سال سلطنت خود در شهر ایسوس در مملکت قلیقیه (کلیکیه) با اسکندر آماده جنگ شد اسکندر فیروز گشته داریوش کشته شد و سلطنت ایرانیان منقرض گردید .

اسکندر بعد از کشتن داریوش شش سال سلطنت کرد وی سلطنت بابلی ها و پارسیان را سرنگون ساخت و بابل و اورپیوس (پرسپلیس) و اورقونیا (هور قانیا مازندران) و موریان (مار دین) و تمام آسیای کبیر را متصرف شده از رود هندوس عبور نموده و هندوستان را بتصرف خود در آورد با روشنگ دختر داریوش ازدواج کرد و خواهرش را نیز نزد خود برد وی دوازده شهر بنا کرد در آهین ساخت که درازای آن دوازده ذراع بود پهنایش هشت ذراع بود یهودیه را مطیع خود ساخت و بخداوند قربانی نمود برای اینکه ساماریها اندر و ما کوس رئیس کاهن ها را که بر آنان گماشته بود کشته بودند از هصر بازگشته و ایشانرا بهلاکت رساند و مقدونیه را در ساماری مسکن داد . چون بابل برگشت بعد از دوازده سال و هفتمه پادشاهی یکی از سرکردگانش وی را با زهر مسموم کرد و کشور وی بچهار قسمت تقسیم شد .

سلسله ساسانیان

در سال ۵۴۲ یونانی (۲۳۱ بعد از میلاد) اردشیر پسر بابک در ایران حکمرانی مینمود و از آن تاریخ سلسله دیگری در ایران شروع به سلطنت کرد که آنرا ساسانیان مینامند این سلسله مدت ۴۱۸ سال حکمرانی نمود و اعراب در آغاز سلطنت خود آنرا منقرض نمودند .

در اولین سال سلطنت فیلیپ قیصر روم در ایران شاپور پسر اردشیر ۳۱ سال سلطنت کرد . در زمان والرین Valerien و گالین Cxallien شاپور پسر اردشیر پادشاه ایران کشورهای سوریه و قلیقیه (کلیکیه) و قیدوقیه را ویران ساخت در زمان اورلین Aurelien ماننی ظهور کرد اورلین دختر خود را شاپور داده و با او صلح نمود شاپور برای خود شهری در ایران بنا کرد

که شباهت بقسطنطنیه داشت و آنرا گندی شاپور نامید وزن رومی خود را در آن شهر گذاشت همراه این زن مردمان ماهر از پزشکان یونانی بایران آمدند و این پزشکان طب ایوگراتی Hippocrate را در مشرق زمین رواج دادند و در آن شهر پزشکان سریانی نیز میزیستند مانند سرگیس رشینا Sarguis Raschina که اولین کسی بود که کتابهای فلسفی و پزشکی را از زبان یونانی بسریانی ترجمه کرد.

پس از شاپور هرمیزد (۱) در ایران سلطنت کرد .
بعد از هرمیزد و هران (۲) سه سال سلطنت کرد
بعد از او پسرش ۱۷ سال .

در یازدهمین سال سلطنت دیوکه سین Diocletien قیصر روم در ایران Narsi پادشاهی رسید و ۷ سال سلطنت کرد و بعد از وی پسرش هرمیزد ۵ سال در دومین سال قسطنطنیوس کبیر در ایران شاپور پسر هرمیزد به سلطنت رسید و ۶۹ سال سلطنت کرد و مسیحیانی را که در تسلط وی بودند میارزد و همچنین بشهر نصیبین هجوم برده ولی از آنجا خجل بر گشت و چون خشمگین شده بود بین النهرین را بتصرف خود در آورد قسطنطنیوس کبیر برای جنگ با ایرانیان آماده گردید ولی موقعیکه بشهر نیکومیدیا Nicomedia رسید در آنجا مریض شده در گذشت چون شاپور از مردن او اطلاع یافت دو ساره بشهر نصیبین که در مرز ایران و روم بود و انطاکیه مجدونی نامیده میشد حمله برد و آنجا را مدت ۸۰ روز محاصره نمود و سدی بزرگ در مقابل رودخانه مجدونی که شهر را بدو قسمت میکرد بنا کرد و آب را از بالای حصار فروریخت و آنرا

ویران ساخت شاپور گمان می کرد که بدون زحمت میتواند شهر را بتصرف خود در آورد ولی حصار تازه دیگری دید که مدتی پیش ساخته شده بود و افرم Ephreme در بالای حصار ایستاده و حشیهار العنت میکرد و از خداوند یاری میخواست ناگاه پشه زیادی بر سر لشکر ایران ریخته بآنها صدمه میزد مخصوصاً فیلها را چون پوستشان عریان بود آزار می دادند و داخل گوش بینی حیوانات میشدند چهارپایان لکام خود را پاره کرده و سواران را بر زمین میزدند و فرار میکردند شاپور دو باره عقب نشینی کرد.

ژولین Julien بهر جایی که میرفت فال میگرفت وفالی باز شد و در آن گفته شده بود اینک من آریس الهه در جلو تو برای کمک میروم پس از اینکه امیدوار شد با جنگجویان بتعداد ۳۶۵ هزار نفر بسوی ایران تاخت شهرهای سیلیزی و قطیسپون (تیسفون) را متصرف و ویران ساخت شاپور تقاضای صلح کرده و خواهش کرد که قسمتی کوچک از سرزمین خود را بوی واگذارد و بقیه را متصرف شود ژولین قبول نکرد آنگاه جنگ مابین رومیها و ایرانیان در کنار رودخانه دجله شروع شد ژولین سوار اسب شده جنگجویان را برای جنگ تحریک مینمود و بکامکاری و سعادت خود میباید که ناگهان تیری به پهلوش خورد وی برو زمین افتاده بمرد.

چون ژولین فوت کرد نیروی رومیها از گرسنگی بسیار در آزار بودند زیرا شاپور راه خوار بار برایشان بسته بود آنگاه رومیها بجای ژولین ژوین Juvien مسیحی را که روحانی هم بود بیادشاهی انتخاب کردند ولی وی سوگند یاد کرده بود که هیچوقت برای بت پرستان پادشاهی نکند

آنگاه رومیها فریاد زدند که همه ما مسیحی هستیم و از شادی گریه می‌کردند و در وسط خود علامت صلیب را بر پا کردند و بر سرش تاج نهادند پس از احترام صلیب تاج را برداشته بر سر ژوین گذاشتند :

ژوین باشکسته نفسی نزد شاپور رفت شاپور بوی گفت اگر رومی‌ها تا رودخانه فرات به ایرانیان بدهند دیگر جنگی در میان رومیها نیست و از این بیشتر ادامه نخواهد داشت ژوین با دادن شهر تصیین‌وی را راضی نموده و برای مدت ۳۰ سال صلح کردند و هر دو طرف خوشحال بودند .

پس از شاپور پسرش اردشیر مدت ۴ سال سلطنت کرد در دومین سال سلطنت تیئودوسیوس Theodosius کبیر اردشیر فوت کرد و پسر وی شاپور مدت ۴ سال سلطنت کرد و در پنجمین سال سال سلطنت تیئودوسیوس کبیر بهرام برای مدت ۱۲ سال در ایران سلطنت کرد پس از بهرام یزدگرد پسر شاپور ۲۱ سال پادشاهی کرد پس از مرگ یزدگرد بهرام پسر وی جانشین او شده و مدت بیست و دو سال شاهی کرد و قرار داد صلح با رومیان را لغو نمود و ایرانیان را بر علیه رومیها مجبور نمود و رومیها برای این غلبه کرده و دو باره صلح کردند ظلم بر مسیحیان در تمام مدت سلطنت بهرام در ایران برپا بود .

پس از صلح ایرانیان جسارت کرده بر شهر ریشینا Rechina تاختند و مغلوب بر گشتند و رومیها از سرزمین ارزان Arazn هزار تن اسیر گرفتند . بعداً دشمنی مابین ایرانیان و رومیها بعات رنجاندن مسیحیان ایران رو باز دیاد نهاد حتی بیازرگانان نیز ظلم کرده مال‌التجاره ایشان را می‌گرفتند و به زرگران مسیحی که استخدام کرده بودند مزد نمیدادند

بدین جهت رومیها بارمنستان حمله برده آنرا متصرف شده و غارت کردند. و ۷ تن از سر لشگران ایران را کشتند و مابقی در رود فرات غرق شدند و مخصوصاً اعرابی که بکمک خود آورده بودند بقتل رسانیدند بعد از صلح بارومیها ظلم بر مسیحیان نیز متوقف گشت.

پس از ورهران (بهرام) پسر یزدگرد فیروز سلطنت کرد و ب رومیها جنگ کرده ظلم را بر مسیحیان رواج داد.

در نهمین سال زینون Zenon امپراتور رومیها بلاش در ایران ۴ سال سلطنت کرد و بعد از بلاش قبلا-دپسر فیروز مدت ۱۱ سال پادشاهی کرد.

در هشتمین سال سلطنت انا ستاس قیصر روم (زاماسب Zamasp برادر قباد بر بردار خود یافی شده ۲ سال سلطنت کرد قباد فرار کرده لشگری جمع نموده بابرادر خود جنگ کرد و او را مغلوب ساخت و بکشت بعد از آن مدت ۳۰ سال پادشاهی نمود.

بعد از چندی هونهای شمال غربی ایران بایران هجوم آوردند در زمان زینون هونها نزد فیروز پادشاه ایران فرستاده گفتند باجی که بایشان میدهد کفایت نمیکند در صورتیکه رومیها دو برابر باج میدهند بنابر این باید مانند رومیها باج بدهند یا آمادده جنگ شوند فیروز ایشان را فریب داد گفت باج را خواهد پرداخت قول او را قبول کرده بازگشتند فیروز قشونی جمع کرده هونهایی را که در ایران برای گرفتن باج باقی مانده بودند کشت و بانهائیکه برگشته بودند آزار بسیار کرد.

آنگاه تاجریونانی که با هونها بود ایشان را تسلی داده نصیحت کرد و گفت در درجهائیکه این سوگند یاد شده کند بسوزانید خداوند

ایرانیانی را که دروغ گفته اند سرنگون خواهد ساخت، چون ایشان بگفته او عمل کردند با ایرانیها روبرو شده فیروز را کشتند و بر ایران تسلط یافته و بعد بسرزمین خود بازگشتند.

علت دشمنی قباد بارومیها از اینجا شروع شده قباد قشون زیادی جمع کرده بسرزمینهای رومیها هجوم آورد و *Theodopolis* را در ارمنستان که ارزن روم میباشد متصرف شد و باهالی آن شهر خوش رفتاری کرد و قسطنطنیوس حاکم آنجا را باسارت برد و در ماه تشرین با لشگری بسیار بشهر آمد *Amed* تاخت چون زمستان فرا رسید ایرانیان ضعیف شدند زیرا لباس هایشان نازک بوده و کمان هایشان از رطوبت سست گشته بود منجنیقهای ایشان بحصار شهر صدمه نمیرساند زیرا که اهالی شهر دسته های نی بازنجیر بسته و در مقابل ضربات این منجنیقها میگذاشتند و در شب همچنین چوبهای راست در زمین نصب میکردند و سر آنها را با کلوخ میپوشاندند تا ایرانیان آنها را نهینند موقعیکه قریب ۵۰۰ نفر از سربازان ایرانی نزدیک شده و نزدیکان گذاشتند تا بالای حصار روند و پلهها را با پوست گاو بپوشانند برج بزرگ و راهی برای بالا رفتن بحصار ساختند اهالی شهر ترکیبات مایعی درست کردند روی آن برج ریخته و در آن شکافی باز شد آنگاه پنهانی چوبهای زیر برج را آتش زدند قریب شش ساعت صبر کردند تا از آن شکافها کسی وارد نشود آنگاه از زیر آتش شدت یافته برج فرو ریخت و ایرانیها از آنجا افتاده خرد میشدند و میسوختند پادشاه خجل گردید مخصوصا از ناسزا هائیکه اهالی شهر باو میدادند آنگاه از اهالی شهر درخواست پول نمود تا آنجا را ترک کند.

اگر آنها بحای پول چند کلمه سزاوار مقامش میگفتند آنجا را ترك میکرد اما پاسخی زنده ندادند و گفتند (ما باید از تو قیمت سبزه و علفی که خورده‌ای بگیریم) وی چون پستی و گستاخی ایشانرا دید صبر کرد و به گفته خود در آن شب مسیح باو در خواب ظاهر شده گفت (بعد از سه روز شهر را تسلیم خواهم نمود زیرا ساکنین بد رفتاری کردند آن زمان محافظت شهر در هنگام شب باراهبان دیر یوحنا بود. روبروی آن دیر در خارج شهر مرزبانی بنام قانریق لنگ که شخص پلیدی بود زیست می کرد شبی طوفان و باران شدیدی روی داد و راهبان را کسی برای شام دعوت کرده و بایشان شراب خورانده بود بطوریکه در خواب فرو رفته بودند شخصی بد کار و دزد که قوطران *Qurran* نام داشت و پیوسته اموال ایرانیان را می دزدید. بر حسب معمول آن شب نیز برای دزدی بیرون آمده بود چون قانریق *Canric* فهمید وی را دنبال کرد.

۲۱۹

هنگامیکه: سوراخ حصارى که از آن قوطران وارد و خاج میشد نزدیک شد چون راهبان صدانکردند فهمید که خواهید اند آنگاه ایرانیان را خیر کرده آنان نردبان آوردند و بالا رفتند و راهبان را کشتند چون حاکم شهر داستان را شنید با چراغها و گروهی بان سوراخه شد ولى ایرانیها چراغبانان را بتیر میزدند و قتیکه صبح شد پادشاه با سربازان خود نردبان گذاشتند و بالای حصار رفتند تمام روز اهالی شهر آنها را در همان قلعه محاصره کرده بودند و از زیر شروع بخراب کردن قلعه نمودند تا ایشان را خفه کنند ولى ایرانیان در قلعه های دیگر غلبه میافتند و وارد شهر شده دروازه هارا میگشودند هشتاد و هزار نفر در آن شهر کشتند و فقط کلیسای چهل شه دارا که مملو از مردم بود پادشاه ارانمنه متصرف

شد و از سلطان تقاضا کرد که از کشتن آنان درگذرد باری پادشاه سیم و زررا از دجله بمملکت خود میفرستاد و از باقی مانده جماعت ده يك را میکشت زیرا آنان از ایرانیان خیلی کشته بودند و به لئونطیوس Leontius و قورا Cura که قضات هر بودند لباس چرکین پوشانده طناب خوکهارا بگردنشان آویزان کرد و بردوششان نیز خوک گذاشته در شهر جار میکشیدند: با حکمرانانی که خوب رفتار نکرده و گذاشتند پادشاه را بدنام کنند چنین رفتار خواهد شد چون آنستاس قیصر روم شنید خیلی غمناک شد پنج لشکر بشهر نصیبین اعزام داشت ولی نتوانستند آنجا را متصرف شوند آنگاه دستور داد که شهری در جانب کوه برای پناهگاه لشکریان ساختند و شهری دارای بناهای زیبا بجای شهردا رادر مدت سه سال بنا کردند و آنرا آنستاسیوپولیس Anastasio Polis نامیدند باید دانست که شهردار را بجاییکه داریوش کشته شده بود بنا کرده بودند بدینجهت آنرا دارا مینامیدند ولی این شهر در يك زمین لرزه خراب شده بود

در زمان سلطنت ژوستین Justin امپراتور روم پادشاه ایران از وی پانصد و پنجاه قنطار طلا از برای مخارج قشون ایران که دروازه قاسیاء Caspia را در مقابل هونها نگاهداری میکردند میطلبید ولی ژوستین نمیخواست آن مبلغ را پیرازد آنگاه پادشاه ایران اعراب کشور خود را گاه گاهی بسر زمین رومیها میفرستاد تا در آنجا حمله و غارت کنند بعد موندار (منذر) پادشاه عرب رفته تمام قلمرو و سرحد را غارت کرده یعنی بلخ و حبور و شهرهای ارزن و نصیبین نیز حمله برده غارت کرد و بسیاری را بگشتند و در شهرهای حمص و اپامیا و نواحی انطاکیه عده را بقتل رسانیدند غارت و خرابی بسیار کردند و از بردگان

چهارصد دختر باکره انتخاب کردند

ژوستینی نین Justinien پسر خ-واهر ژوستین هشت سال سلطنت کرده در ابتدای سلطنت خود بایران لشکر کشید و شهر مابوغ Mabugh آمد و بلیاریوس Bliarius را برای جنگ بایران فرستاد چون روز شنبه عید فسخ در پیش بود سردار ایرانیان نزد وی فرستاده گفت این را عید «برای خاطر نزار او یهود که جزو لشکریان من میباشند و همچنین محض خاطر شما که مسیحی هستید محترم شمرده جنگ نکنیم رومیها قبول نکردند و برای روز مزبور آماده جنگ شدند روزی سرد بود و باد بر علیه رومیها میوزید رومیها طاقت نیاورده فرار کردند و بسیاری کشته شده و دیگران در رود فرات افتاده غرق گردیدند .

۲۲۱

در چهارمین سال سلطنت این قیصر در ایران خسرو پسر قباد ۴۷ سال سلطنت کرد مدت ۷ سال صلح میان ایران و روم برقرار بود. در یازدهمین سال پادشاهی ژوستینی نین صلح مابین ایران و روم قطع شد و میان دو کشور دو باره جنگ شد .

در آن سال خسرو شهرهای انطاکیه و حلب و اپامیا را سخت غارت کرد رومیها نیز بسوی ایران تاختند سرزمین کرد ها و ارزنها و اعراب را غارت کردند . خسرو دوباره قالونیک Callunice و تمام بین النهرین را غارت کرد و بسوی شهر اورهای تاخت چون نتوانست آنجا را متصرف شود شهر باطنان Batnan را غارت کرده برگشت دفعه دیگر بانطاکیه تاخت آنجا را بتصرف خود درآورد و آنرا سوزاند و تمام اهالی شهر را باسارت برد حتی شیشه های که بدیوارها نصب بود کنده بایران بردند بار دیگر ایرانیان بکشورهای سرحدی هجوم آورده شهرهای قالونیک و

بالش Balach را خراب کردند

پس از ژوستی نین پسر خواهر وی ژوستین Justin، دوم سلطنت کرد با خسرو پادشاه ایران در صلح بود ژوستین در دومین سال سلطنت خود توسط یوحنا پاتریک قلوبنیقی بخسرو ار مغان فرستاد. چون ایرانیان شروع بزبازردن ارامنه کردند تا مانند میجوسان آتش بپرستند ارامنه بر ایرانیان یاغی شده برومیهها پناه بردند بدین نحو صلح برچیده شدو خسرو نزد ژوستین فرستاده گفت « شایسته نیست بملتی که بر پادشاه خود یاغی میشوند کمک کنی اگر صاحب اهالی آن سرزمین میشوی زمینشان بمق تعلق دارد پس باید از این سرزمین خارج شوند » ژوستین در جواب وی گفت « ملتی که از عبادت بدیو و جن امتناع ورزیده و بمن پناهنده شده است بدست تو نخواهم سپرد و اگر اینها در زیر اطاعت من هستند زمین ایشان نیز بمن تعلق خواهد داشت » خسرو دو باره پیغام فرستاد گفت اگر اهالی و زمین را نخواهی داد پس باجی را که پادشاهان شما گاهگاهی از ارمنستان میدادند باید بپردازید » ژوستین پاسخ سخت تری داده گفت « طلائمی را که گاهگاهی دریافت کرده اید باید پس بدهید. چگونه از ما کشور شمال را میخواهید در صورتیکه ما شهر نصیبین را میطلبیم و طبق اسناد و پیمان آن شهر از آن رومیهاست و مشروطا بایران واگذار شده است » در هشتمین سال سلطنت خود ژوستین مارسین Marcien پسر خاله خود را قیصر نامید بالشگر رومیها به سوی نصیبین اعزام داشت هنگامی که مارسین بشهر دارا رسید قسمتی از لشکریان خود را به سرزمین ایران فرستاد در آنجا خرابی بسیار کرده و اسیر گرفته برگشتند مرزبان ایرانی که در شهر نصیبین بود بر اسب نشسته نزد مارسین روانه شد

و مدت چهار ماه وی را معطل کرد تا پادشاه ایران اطلاع دهد که سلامت شهر را پس بدهند و گرنه آماده جنگ باشند و بدین حیلۀ برای شهر خوراکی آورد و رومیها را تقریباً مقدار یک تیر انداز فاصله از باغات اطراف شهر دور ساخت و مسیحیان را از شهر بیرون کرد. قیصر بمارسین نوشت که بدون معطلی بشهر نصیبین حمله کند. قیصر بعاتی که بعداً خواهیم گفت بمارسین خشمگین گردید آقاییوس Acasius را که شخصی بربری و ستمگر بود بجای مارسین فرستاده تا وی را از کار برکنار ساخته و جای وی را اشغال کند. هنگام رسیدن بانجا مارسین را بشهر دارا فرستاد لشکریان چون این را دیدند تصور کردند که قیصر فوت کرده و دیگری بلکه ظالمتر از وی بر رومیها حکمرانی خواهد کرد بدینجهت محلشان را رها کرده فرار نمودند ایرانیان از نصیبین بیرون آمده اردوگاه ایشان را غارت کردند. چون خسرو شنید که رومیها فرار کردند آمده منجنیق و بقیه آلات جنگی را که بجای نهاده بودند متصرف شد و بشهر دارا رفت مدت شش ماه در آنجا جنگ کرد ولی نتوانست آنشهر را بتصرف خود درآورد و از اهالی پنج قنطار طلاخواست تا از آنجا برود مترجمی که همراه لشکر خود فرستاده بود این موضوع را به اهالی نگفته بود خسرو بیشتر خشمگین شده بابرجهای چوبی بالای حصار رفت رومیها مدت هفت روز جنگ کردند و راه ندادند که احدی از ایرانیان وارد شهر شود آنگاه خسرو تقاضای صلح کرد. چون این ابلهان به سوگند ایرانیان ایمان آوردند و اسلحه را بزمین گذاشته طرفین داخل همدیگر شدند. ایرانیان دست برومیها نهاده از ایشان یکصد و پنجاه هزار نفر کشتند و نود هزار نفر اسیر بردند و یکصد قنطار طلا جمع کردند آنگاه

خسرو به سرکردگان رومی گفت «ای ابلهان چگونه از صد قنيطار پنج يكرا ندادید تا تمام این مردم را نجات دهید» نگاه ایشان قسم خوردند مترجم بایشان نگفته بود که طلا خواسته بودید چون اینمطلب ثابت شد خسرو خشمگین شد چمشان مترجم را کور کرد پس آذرامون Adramon مرزبان را فوراً فرستاد و بلش Balach و قنشرین و حومه انطاکیه را غارت نموده و مردم بسیار اسیر گرفت چون قبلاً پادشاه ایران باپامیا Apamia رفته بود مردم با استقبال او بیرون آمده او وارد شهر شد اسقف آنجا را ملاقات کرد و جمعیت شهر را نیاززده بود لذا این بار مردم بالباس سفید با استقبال مرزبان بیرون آمدند ولی وی وارد شهر شده آنجا را پس از غارت آتش زد و نود هزار نفر اسیر برد در آن زمان خسرو دوهزار دختر باکره برگزیده به ترکه‌پائی که در ایران بودند با رمغان میفرستاد این دوشیزگان توسط ترکه‌ها هدایت میشدند و بعد از پنج فرسخ راه برودخانه بزرگی رسیدند بایشان گفته بودند که بسوی مرک میروند و در ایمان خود نباید دست باشند و عفت خود را محفوظ بدارند آنگاه دست بدست هم داده از نگهبانان ایرانی خواهش کردند که قدری از ایشان دور شوند تا بتوانند آب بنی کنند • چون به نگهبانان دستور داده بودند که آهسته بروند تا زیبایی آن دوشیزگان پو مرده نشود از آنجا دور شدند دختران با عفت علامت صلیب را بر رخ خود کشیده بنام مسیح فریاد زنند و خود را برودافکننده غرق شدند هنگامی که نگهبانان صدا بشان را شنیدند فرار سیده دیدند که غرق میشوند بسیار سعی کردند تا ایشان را نجات دهند ولی نتوانستند یکی را هم نجات دهند • و چون تمام این جریانات بگوش قیصر روم رسید وی آماده شد که بجانب مغرب بتازد ولی او از پراکندگی افکار دیوانه

کشت زکریا Zacaria باششصد و پنجاه لیطر طلا نزد خسرو اعزام داشته تا برای یکسال صلح کنند زیرا! عقل قیصر گاه گاهی جمع میشود و بر خود گریه وزاری میکرد. بزرگان او را پند دادند که تا نویسنده یونانی را که از اهل تارس که طیباریوس Tibere نام داشت ناظر مملکت خود کرد و آنگاه وی را قیصر نامیدند در آن زمان خسرو مغرور شده بارمنستان سخت و بعد به سوی و قید و قیوه رانهد تا قیصریه را محاصره کند. رومیها در کوه باغروی باوی روبرو شدند. خسرو قوای خود را از دست داده برن آمد که به سرزمین خود برگردد و به سباستیا Sebastia روانه شده دوباره آنجا را آتش زد اهالی از آنجا فرار می کردند رومیها که وی را دنبال می نمودند باو رسیدند خسرو پایلون یعنی خرگاه خود را با تمام جلالش بجا گذاشته فرار اختیار کرد رومیها اردوگاه و آتشگده خسرو را که با جلال و شکوه زیاد حمل میشد به یغما بردند خسرو بشهر ملطی Meltien رسید آنجا را آتش زده رومیها را تعقیب کردند آنگاه عده زیادی از لشکریان خسرو در هنگام عبور از دجله غرق شده اندکی از آنها زنده بیرون آمدند خسرو آنگاه قانونی گذاشت که منبعد پادشاهی بختک نرود مگر در مقابل پادشاه زیر ارومیها نزد خسرو فرستاده گفتند ما خدمتگذار قیصر میباشیم ما شرم داریم که مانند دزد داخل شهر شده آنجا را آتش زیم و مخصوصا برای شما که پادشاه هستید از آن وقت رومیها پیروزی خود ایمان داشتند.

روزی برای چریدن اسبهای خود را رها کرده بودند ناگهان جاسوسان آمده خبر دادند که اینک ایرانیان بسوی ما حرکت میکنند هنوز این خبر انتشار نیافته بود که ناگهان ایرانیان فرار رسیدند. رومی

ها وحشت زده پیاده فرار میکردند ایرانیان که ایشان را دنبال میکردند آنها را مسخره مینمودند برای اینکه تمام اسبهای جنگی وزره خود را بزمین انداخته بودند .

علت دل آزرده‌گی ژوستین از مارسین بدین لحاظ بود که در آن زمان اعراب بدو قسمت تقسیم شده بودند موندار . (مندر)

پسر حرات طرفدار رومیها بوده و قابوس طرفدار ایرانی ها روزی قابوس بر قشون موندار حمله کرده مال قافله و شترش را به غارت برد آنگاه موندار لشگری جمع کرده بر قابوس تاخته‌وی رامغلوب ساخت و باغنائم و شتر زیاد برگشت دوباره قابوس بوی حمله کرده و مغلوب شد و نزد ایرانیان رفت تا کمک طلبد موندار ژوستین قیصر روم را از این قضیه آگاه ساخت و از وی برای قشون خود درخواست زر نمود تا آنها را برضد ایرانیان بر انگیزد ولی ژوستین میخواست که موندار را بکشد زیرا بنظر خود اورا باعث تاختن ایرانیان بسرزمین رومیها میدانست و به مارسین که بر علیه شهر نصیبین جنگ میکرد چنین نامه نگاشت « اینک بموندار نوشتم تا نزد تو بیاید چون نزد تو آمد سرش را جداکن و ما را مطلع ساز » میگویند دو نامه نگاشت یکی به مارسین برای از بین بردن موندار و دیگری بخود موندار که بنزد مارسین عازم شود که بوی بعضی گفتگوهای سری که در نامه نمیتوان نوشت بنماید منشی هردو نامه را دریک وقت نوشته مهر کرد و اشتباهاروی نامه موندار مارسین و روی نامه مارسین موندار نوشت وقتی که نامه بدست موندار رسید پرازخست شد و با اعراب طرفدار قابوس آشتی کرد باهم وارد شهر رومیها شدند و تا شهر انطاکیه همه جا را خراب و غارت کردند و آتش زدند ژوستین قیصر

روم گمان کرد مارسین موندار را از این قضیه آگاه ساخته است خشمگین شده وی را دستگیر نمود .

چون ژوستین بحال عادی برگشت دید که مرض حبس البول سخت او را میازرد طیباریوس قیصر را نزد خود خوانده و بدست خود جبه پادشاهی را بوی پوشانده و تاج را بر سرش نهاد ژوستین پس از ۹ روز زندگی را بدرود گفت و از شدت درد فریاد میزد و میگفت شمشیر را بیاورید مرا بکشید .

پس از خسرو هرمز پسروی دوازده سال سلطنت کرد ولی در ابتدای حکمرانی خود تکبر بخرج داده و خود را خفیف کرده علامت شروع به سلطنت خویش را همچنانکه معمول بود برومیا ارسال نداشت چنانکه چندی پیش طیباریوس آن علامت مخصوص را بخسرو فرستاد و جنگ را در ارمنستان برپا ساخته بود .

قیروس Herat (مویقیوس) سر لشگر رومی ها لشگری تهیه نمود در سپیده دم بخسرو حمله برد و مانند آتش که در جنگل بیفتد همچنان ایرانیها را بهلاکت رساند و استرات را به اسارت برد رومیها در برابر این فتوحات خشنود شدند .

در آن زمان يك ایرانی حيله گوی گفت که وی پسر ارشد خسرو پادشاه ایران میباشد چونکه لشگریان میخواستند هر مزدبر ایشان سلطنت کند پدر وی بر او رحم کرده خرج سفرش را داده روانه اش کرد تا او را نکشند وی نزد لشگریان رومیها در ارمنستان آمده گفت مملکت ایران را برومیا تسلیم خواهد نمود اگر قیصر روم باو نیرو دهد . رومیها این موضوع را به طیباریوس اطلاع دادند چون قیصر قضیه را شنید

خیلی خوشحال شد و برای اولباس های سلطنتی و زر ارسال داشت و فرمان صادر کرد که باجلال و شکوه وی را بشهر سلطنتی هدایت کنند چون بکلئیدونیه Calcédoine رسید قیصر اسپتر (شمشیر دار ؟) پادشاه ایران را فرستاد تا تحقیق کند که آیا او پسر پادشاه است و راست میگوید یا نه .

هنگامیکه اسپتر او را دید بشناخت از موی سرش گرفته وی را از صندلی بزمین پرت کرد و گفت : تو چرا بر صندلی مینشینی و بزرگان در حضور تو سر پا بایستند این بدبخت چون ترسید رومیها وی را بکشند مسیحی شد .

هنگامیکه قشون رومیها تحت فرمانروائی موریقیوس Moricius قیصر ایران را متصرف میشدند ملل وحشی آواریس Avaris و اسقلاونها Slave و لنکباردیها Langbard که در تسلط خاقان بودند سرزمین رومیها را ویران میکردند ادرامون Adramon مرزبان نیز بسوی ادس (اورهای) تاخت و آنجا را آتش زد کلیساها و صومعه ها و دهات را نیز طعمه حریق ساخت همه اسیران را کشت و نعششانرا سوزاند تا بتوانند با این دود غلیظ که حتی نور آفتاب را میپوشاند شهر را محاصره کنند مدت سه روز سر آن شهر جنگ کرد و قتیکه شنید که رومی ها و اعراب که همراه موریقیوس بودند میان آنجا راها کرده بسوی قالونیک Callunice تاخت رومی ها باو رسیده عده زیادی از لشکر یانوی را کشتند .

در هشتمین سال سلطنت موریقیوس ایرانیان بر پادشاه خود یعنی هرمز شوریده و باحیله وی را دستگیر نموده کور کردند وی پس از چندی مرد و کسائی

که او را از برای کثرت مظالمش بدیاری عدم فرستاده بودند پس روی خسرو را طلیده بر خود پادشاه قرار دادند وی ۳۸ سال سلطنت کرد ولی بهرام سر کرده ایرانی بخسرو اطاعت نکرد و با عده زیادی باویاغی شد

آنگاه خسرو برومیها پناه برد و مخفیانه نزد موریقی فرستاد که اگر اجازه بدهد نزد وی آید. چون موریقی بشنید خوشحال شده نوشت که بهر وسیله شده باو کمک خواهد کرد آنگاه خسرو بسوی اورهای شتافت ایوان روسیقی خسرو را در منزل خود پذیرفت و بسیار احترام نمود خسرو بموریقی نوشت که مانند خدمتگزار بوی خواهد شد.

موریقی آنگاه پاسخ داده گفت که مانند پدر بفرزند خود وی را احترام خواهد کرد آنگاه قیصر ایوانیس سر کرده تراکی را با بیست هزار تن و اناستاس Anastas را با ارامنه و بلغاریها که آنهائیز بیست هزار تن بودند با چهل قنطار زر برای مخارج او اعزام داشت خسرو هنگامی که این مدد را دریافت کرد به سوی مملکت خود روانه شد هر میزان ایرانی و دو هزار نفر قشون بجانب وی بازگشت

یاغیان هنگام شنیدن این خبر خود را آماده جنگ کردند چون در جنگ مغلوب شدند پشت برگردانده سرکردگان خود را دستگیر نمودند و کشتند و باقی لشکر نزد خسرو بازگشتند خسرو برومیها هدایای زیادی بخشید و بموریقی نیز ارمغان و احجار قیمتی ارسال داشت و شهرهای دارا و رشعینا را برومیها پس داد خسرو از موریقی خواستگاری دخترش را نموده وی دختر خود مریم را باو داد و اسقفان را همراه وی کرده نزد خسرو اعزام داشت.

خسرو سه کلیسا بزرگ بنا کرد که خلیفه انطاکیه آنرا تقدیس نمود و

مسیحیت در ایران خیلی رواج یافت . موقعیکه خسرو دریافت که موریقی قیصر روم باپسرانش کشته شدند وی و تمام بزرگان مملکت جامه سیاه برتن کرده و برای آنها میگریستند و بدینوسلیه میخواست ثابت کند که بایستی انتقام مرگ پدرزنش را بکشد و حیلہ بخرج داده تا بر مملکت روم مسلط شود لشگری جمع کرده بشهر دارا اعزام نمود و آنجارا محاصره کرد بعد از آنکه از کوه عبدین عبور نمود دو سال بر قلعه سنگی جنک کرد تا آنجارا متصرف شد و رومی ها را بهلاکت رساند و همچنان در جاهای دیگر نیز مشغول کارزار بود و بغیر از رومی هاد دیگران را صدمه نمی رساند رومی های میردال *Mirdal* چون این خبر را شنیدند قلعه را گذاشته فرار کردند و صومعه نشینان دسته جمعی وارد قلعه شدند و شخصی نزد اسقف باسیلیوس *Basilus* فرستادند تا اجازه دهد ایرانیان را بکشند در سال ۹۱۸ یونانی (۶۰۷ میلادی) قلعه میرد او شهر آمید *Amid* به دست ایرانیان افتاد در آن سال زمستان سختی بود و رود دجله یخ بست بعد از دو سال ایرانیان توانستند از آن رود عبور نمایند و شهر های مبوخ و قنشرین و بروئه و انطاکیه را بتصرف خود در آوردند چون بر شهر اورهای مسلط شدند زن ایوان روسیقی را که از خسرو پذیرائی گرمی کرده بود خسرو باسارت بایران برده و آنجا بارنجهای الیم بکشت

علت بدرفتاری خسرو با این زن این بود وقتیکه هنگام پناه بردنش بروم در خانه ایوانیس مسکن داشت بآن بانو گفته بود ایرانیان عادت دارند که چون پادشاه در خانه یکی از بزرگان نزول می کند زن صاحب خانه باید باستقبال مهمان رفته و وی را احترام نماید و برای او شراب بریزد و لولو یک پیاله باشد .

ایوانیس شرم کرده و نخواست بخلاف میل زوجه اش رفتار کند و این قضیه را بگذاشت اما زن قبول نکرده جواب داد.

حقیقت این است که مانسبت به بزرگان خود وظیفه داریم تا آن ها را محترم بشماریم برای اینکه پادشاهان بزرگ هستند ولی ماسریانی ها عادت نداریم با استقبال مردی برویم و منبعد مرا از این کار سرزنش نکنید که چرا شرم کرده با استقبال مردان نمیروم.

شخصی پست فطرت خشم خسرو را بر علیه آن زن برانگیخته گفته بود (چون نمیخواست بر شما احترام بگذارد بدین بهانه با استقبال شما نیامد . یا اینکه گفته بود عقلش همین است که از مقام منیع خود سر نگون شده است بدین جهت پادشاه در دل خود نسبت با این زن کینه داشت) هنگامیکه ایرانیان شهر هارا خراب می کردند پور قادر روم کشته شد و بجای وی هیراقلی Hiraclius ۳۲ سال سلطنت کرد و هیتی نزد خسرو اعزام داشت و تذکر داد « چون که پور مورقیوس (موریقی) را کشت غضب شمانیز وی را بهلاکت رساند » تعارفات مانند این می کرد و امید داشت که صلح بر قرار سازد .

خسرو نه تنها آشتی نکرد بلکه حملات خود را شدید تر کرد در اولین سال سلطنت هراقلی خسرو انطاکیه را بتصرف خود در آورد در سال دیگر بهرام سرلشگر وی قیصریه قیدوقی را محاصره نموده و هزاران هزار نفر را کشت در چهارمین سال هراقلی رومیزان سرلشگر ایران که بشهر بوراز (شهر براز) یعنی خوک صحرا مشهور بود شهر در مسوق را بتصرف خود در آورد .

در سال دیگر بر نواحی جلیله واردن مسلط شد و سال بعد اورشلیم

را محاصره کرد و در آنجا نود هزار تن را بکشت در اول امر با یهودیها صلح کرد بعد نیز تماماً را باسارت بایران برد . در سال دیگر شهر بوراز وارد مصر شد و آنجا را بتصرف خود در آورد و اسکندریه را مغلوب ساخت لیبی را زیر فرمان خود در آورده تا سرحد حبشه را تصرف کرد در آنسال شاهین سرانشگر ایرانی کلکیدونیه را بتصرف خود در آورد و تمام جمعیت آنجا را بهلاکت رساند بطوری که ایرانی ها بر تمام کشورهای روم از لیب دریای پونتوس Pontus تا مشرق زمین مسلط گشتند .

ظهور حضرت محمد پیغمبر اسلام

بعد از دوازدهمین سال سلطنت هراقلی قیصر روم حضرت محمد ظهور نمود و تاریخ قمری اعراب نیز از آنسال شروع میشود که سال ۶۱۳ از حضرت آدم و سال ۹۳۳ یونانی و ۶۲۴ میلادی میباشد در سال اول هجری شهر بوراز نخست آنقوره و سپس شهر رودوس را محاصره کرد در سال چهارم هجری شهر بوراز و قساردیغان Cardigan بشهر قسطنطنیه هجوم آوردند لشکریان ایران از تراکیه گذشته بسمت مغرب قسطنطنیه روانه شدند شهر را سخت محاصره کردند ولی ناگهان توفقی در جنگ رخ داد بعلت اینکه بخسرو خبر داده بودند که شهر بورازوی راسخریه کرده گفته بود (پیروزی را که وی بدان مباحثات میکند از آن اوست) خسرو قادر یغان را اعزام داشت که تا شهر بوراز را بقتل رساند

ولی بیک از جانب رومیها دستگیر شد چون هراقلی از محتویات نامه آگاه شد درخفا و باسوگند های موکد شهر بوراز را نزد خود دعوت کرد هنگامیکه بیک و نامه را دید بسوء قصد خسرو یقین حاصل

کرد آنگاه حيله بخرج داده نامه را تغییر داد و در آن اضافه نمود که باشهر بوراز سیصد نفر دیگر نیز باید کشته شوند .

نامه را گرفته شهر بوراز از نزد هر اقلی بیرون آمد و آنرا در جلوی قار دیغان و لشکریان خوانده بقار دیغان گفت :

(اگر میل داری اینکار را بکنی بکن) سرکردگان خشمگین شده خسرو را مسخره کردند و با هراقلی صلح نمودند و برای اثبات پیمان خود فرزندان شان را نزد وی گرو گذاشتند و کوچ کردند هر اقلی کسی نزد خاقان پادشاه گزاریها *Cezari* فرستاد و از وی تقاضای چهل هزار تن قشون کرد که بایران بتازد و قول داد که دخترش (اودوکسیا) را بعقد وی در آورد .

۲۳۳

چون خسرو شنید که شهر بوراز بیاغی شده و هراقلی یز بسر زمین وی میتازد ترسید و رنجیده خاطر شده هر قدر که ممکن بود لشکر جمع آورده و روز بیهان را سر کرده ایشان نمود ولی ایرانیان با رومی ها روبرو شده مغلوب گردیدند و روز بیهان نیز کشته شد هنگامیکه خسرو این خبر را شنید از محلی که بود فرار کرد و هراقلی وی را دنبال نمود .

خزانه و دارائیش را بیغما برد شیرویه پسر خسرو که در زندان بود بیرون آمده دنبال پدرش خسرو رفت و او را بدشت و نه ماه سلطنت کرد هنگامیکه هر اقلی زمستان را در شهر اورهای میگذرانید شیرویه نزد وی فرستاده از مرگ پدرش وی را آگاه ساخت و با او صلح کرد و بفرمود تا ایرانیان از سرزمین رومی ها خارج شوند :

بعد از نه ماه شیرویه در گذشت و اردشیر جانشین وی شد و یکسال

ونه ماه سلطنت نمود :

وی را شهر بوراز که نزد هراقلی بود بگشت و خود بر تخت سلطنت نشست و قرار داد صلح که با هم داشتند استوار کرد .

در زمان ابوبکر ایرانیها لشکریان خود را از مصر و فلسطین و از تمام سرزمین های روم خارج کردند و شهر بوراز را نزد هر اقلی قیصر روم اعزام داشتند و اوقشون جمع کرده قارذیغان را بگشت و یکسال سلطنت کرد و پس از آن کشته شد .

پس از وی دختر خسرو پوران چند ماه پادشاهی کرد و بمرد .

بعد از وی خواهرش زادیمدخت (۱) سلطنت کرد و همچنین بدین منوال در مدت ۲ سال چند تن پادشاهی کردند . در آن زمان ساکنین شهر اورهای که خسرو باسارت آورده بود از ایران بازگشتند .

۲۳۴

زمان عمر قشون عرب بایران تاخت و چون ایرانیان در تعیین

پادشاه بر چند دسته شده بودند و گروهی یزدگرد پسر خسرو را میخواستند و برخی هر مزد را بدین جهت اعراب برایشان غالب آمدند و هر مزد کشته شد و یزدگرد سلطنت کرد پسر شهر بو راز که بعد از کشته شدن پدرش نزد رومیها پناهنده شده و در جنگ با اعراب جان بسلامت برده بود نزد عمر فرستاده گفت (بمن لشکر دهید تا ایران را برای شما فتح کنم) دختران خسرو که نزد اعراب اسیر بودند بعمر از بدرقتاری شهر بوراز و پسرش نسبت بخسرو و فرزندانش خبر داده و گفتند که وی مردی خائن و دروغگو است مبادا فریب او را بخورد . عمر چون این سخنان را از ایشان شنید کسی را فرستاده پسر شهر بوراز را بدار زد

یزدگرد لشگری فرستاده خیمه‌های خود را بر کنار فرات زدند آنگاه جاسوسان عرب بلشکر اعراب فرستاد تا از حال ایشان جويا شود جاسوس رفته عربی دید که نشسته قضای حاجت میکرد و در عین حال نان میجوید. جاسوس بزبان عربی از وی پرسید « چه میکنی » عرب جواب داده گفت « چنانکه می بینی کهنه را بیرون کرده تازه را وارد میکنم . فوراً جاسوس بازگشته بایرانیها خبر داد مردی را دیدم برهنه که پیروزی ایشان از جانب خداست چون جنگ شروع شد ایرانیان مغلوب گشتند و تاتیسفون که در کنار رود دجله است تعقیب شدند . یکی از پهلوانان ایرانی از عربی که وی را دنبال میکرد گریخته و داخل ده نزدیک شده مرد کلگری وی را پنهان نمود . چون این کارگر دید که عرب عریان است و فقط نیزه در دست دارد نزد ایرانی رفته وی را دشنام داد و گفت « تو که این جوشن و اسلحه را داری چگونه از دست مردی که عریان است فرار کردی و چرا برنگشته سرش را باشمشیر جدا نمیکنی » سر لشکر ایرانی گفت « نی بیاور » چون بیاورد تیری انداخت و آنرا سوراخ کرد و گفت « چند بار بآن عرب تیری مانند این افکندم ولی تمام تیرها را در دامن خود مانند مگس جمع میکرد »

بار دیگر یزدگرد قشون گرد آورده بر کنار فرات با اعراب جنگ کرد اعراب فاتح شده داخل تیسفون شدند خزانه و اموال مردمان شهر را بغارت بردند .

بار سوم یزدگرد در جلولا قشون گرد آورد با اعراب جنگ نمود وی باز مغلوب شد دفعه چهارم در کوههای ماد بلشگری گرد آورده جنگ کرد در آنجا نیز مغلوب گشت .

چهار بار در یکسال یزدگرد مغلوب شد و امیدش بکلی قطع شد
 و بمرز ترکان در سسکستان (سیستان) بگریخت بعد از ۵ سال که
 در آنجا پنهان بود بیرون آمده بشهر خوفه رفت . عثمان سعید پسر خود
 را بدنبال وی فرستاد او بعد از اینکه تمام ایران را متصرف شد بشهر مرو
 آمد یزدگرد ترسید که مبادا وی را تسلیم سعید نمایند بیرون آمده در
 در آسیائی پنهان شد و ترکی وی را کشت .

سلسله ایرانیان که ساسانی نامیده می شد منقرض گشت این سلسله
 از اردشیر پسر بابک در تاریخ ۵۳۸ اسکندری شروع شد ه در سال
 ۹۵۶ اسکندری منقرض گشت (از ۲۲۷ الی ۶۴۵ میلادی)



بخش دوم

تاریخ ایران باستان بر وایت ابن عبری ترجمه از متن عربی
(تاریخ مختصر الدول)

بقلم محمد جواد مشکور

دولت پنجم که از پادشاهان کلدانی بشاهنشاهان ایرانی انتقال یافت

ایرانیان مردمانی بزرگوار و عظیم الشان هستند و کشور ایشان در میان دیگر امم جای دارد و آب و هوای سرزمین ایشان معتدل است و پادشاهانشان سیاستمدار - ترین پادشاهانند و ستمگرانشان را از ستمدیدگانشان دفع مینمایند و پیوسته بر آنچه را که از امور حظ و بهره ایشان است تحمل و برد باری دارند و کشور آنان دارای بهترین نظم و ترتیب است و بزرگان ایشان را عنایت خاصی بصناعت طب و معرفت احکام نجوم میباشد و آنان از قدیم رصدخانه داشته اند. برخی از دانشمندان ایران گفته اند که نخستین کسی که پس از طوفان برگیتی پادشاه شد کیومرث از فرزندان سام بن نوح بود و در ایران جای گزید و آلاتی برای ساختن راهها و کندن نهرها و ذبح حیواناتی که گوشت آنها را میتوان خورد و کشتن درندگان تهیه کرد و همچنان سلطنت در نسل وی باقی بود تا آنکه پادشاهی بدارا پسر دارا رسید و اسکندر با وی جنگ کرد و او را در میدان رزم بکشت ۱ - پس از آن اشکانیان پادشاهی رسیدند و نخستین پادشاه آن سلسله اشک نام داشت و پس از وی اشک پسر اشک پادشاهی نشست و او نخستین کسی است که پادشاهی نامیده شد و سلطنت در این خاندان همچنان ادامه می یافت تا اینکه پادشاهی بدودمان ساسانی رسید و نخستین پادشاه این سلسله اردشیر پسر بابک پسر ساسان از فرزندان گشتاسب بود پادشاهی نیک سیرت و دادگر بود و نسل وی همچنان پادشاهی را در ایران از وی بارث بردند تا اینکه نوبت بیزدگرد پسر شهریار پسر قباد پسر فیروز «۲» پسر هرمز پسر خسرو انوشیروان دادگر رسید و او آخرین پادشاه ایران بود چون پادشاهی نشست دولت ایران بازگونه گشت (س ۷۹) و کارها بروی آشفته گردید و درفش اسلام بفروزی افراشته گشت

۱ - داریوش بدست اسکندر کشته نشده و چنانچه در جای خود خواهیم گفت

وی بدست دو تن از سرداران خویش بقتل رسید

۲ - باید بجای فیروز پرویز باشد ممکن است در آن تصحیف روی داده باشد

و چنانکه در سرگذشت وی بجای خود بیاید بزاری کشته شد (۱) «
 داریوش هادی (۲) — یونانیان او را نابونیدس مینامند وی
 یکسال و بقول برخی نه سال پادشاهی کرد و کشور نبطی کلدانی را بر
 انداخت و آن دولت بایرانیان مجوس منتقل گشت این پادشاه در شصت و دو سالگی
 بسطنت رسید و دانیال پیغمبر در نزد وی منزلت یافت و او را صد و بیست
 سالار بود و بر همه این سالاران سه کس سرور بودند که یکی از ایشان
 دانیال بود و شاه او را از اسرار خود آگاه میکرد در باریان را تقرب دانیال پادشاه
 بد آمد بهانه میجستند که او را از آن پایگاه بیفکنند چون در وی لغزشی
 جز خارج بودن او از دین پادشاه نیافتند بنزد شاه رفته گفتند که دانیال خدای
 یگانه را می پرستد و روش و شیوه ما اینست که هر که در کشور ایران بدین
 دیگر متدین باشد و از سنت اهل ماه ۳ و فارس در گذرد او را بچاه شیران
 بیاید انداخت چون پادشاه قادر با بطل آئین قوم خود نبود دانیال را بچاه
 شیران افکنند و او را گفت که خدایت ترا نجات خواهد داد این بگفت و
 بجایگاه خود رفت و از بابت وی در اندیشه بود و از مهری که باو داشت خواب
 در آن شب از چشم او پیرید

اما حقیق نبی در شام با خوراکی که پخته بود برای اطعام دروگران میرفت
 در آن حال او را فرشته پروردگار بر گرفته و بردهانه چاه بابل گذارد حقیق
 سردر چاه کرده دانیال را بخواند و گفت برخیز و از خوراکی که پروردگارت
 برای تو فرستاده است برگیر. دانیال گفت خدایم را بیاد داشته و فرو نمیگذارد

۱ - این مقدمه را مولف با تئیر بعضی از عبارات و کم زیاد کردن مطالب
 آن از کتاب طبقات الامم تألیف قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد بن صاعد اندلسی
 متوفی در سنه چهارصد و شصت دو هجری اقبلس کرده است

۲ - این شخص پس از مرگ بخت النصر و سه پادشاه دیگر به تخت سلطنت
 بابل جلوس کرد و او تاجری بود که در سال ۵۵۵ ق.م. کاهنان بابل او را بر تخت
 سلطنت آن کشور نشانند وی میل مفرطی به آثار عتیقه داشت و در خرابه های
 معابد قدیم بابل با مر او کاوشهایی شد در زمان این پادشاه بود که کورش بر بابل
 تسلط یافت و سلطنت قدیم کلدی در سال ۵۳۹ ق.م منقرض گشت .

۳ - ماه بمعنی کشور ماد و ملت ماد است که پیش از قوم پارس در ایران
 سلطنت میکردند و سرسلسله ایشان دیا کوو پایتختشان اکیاتان یا همدان بود
 و پس از تسلط قوم پارس و روی کار آمدن خاندان هخامنشی نام این دو قوم همه جا
 مترادفا بمعنی ایرانیان بکار رفته است

فرشته حبقوق را گرفته و بر (ص ۸۰) جایش گذارد پس از هفت روز داریوش از غایت علاقه ای که بدانیال داشت گریبان بر سر چاه آمد و او را پیک بلندی بخواند و بگفت ای دانیال آیا پروردگارت تو نیست ترا از درندگان رها سازد دانیال او را پاسخ داده گفت ای پادشاه جاودان زی خدای من فرشته خود را بفرستاد و دهان شیران را به بست و آنها نتوانستند مرا هلاک کنند پس پادشاه را از آن واقعه سخت خوش آمد و دانیال را از چاه بیرون آورده و سخن چینان را با زنان و فرزندان ایشان و نسلشان در چاه افکند و شیران آنان را پاره پاره کرده و استخوانهایشان را خرد نمودند ۱

کوروش فارسی - (۵۵۹-۵۲۹ ق.م) ۲ وی سی و یک سال پادشاهی کرد و بر سرزمین عراق و خراسان و ارمنستان و شام و فلسطین دست یافت و با کشور هند جنگ کرد و پادشاه آنرا بکشت وی خواهر زورباییل بن شلائیل بن یویاخین بن یویاقیم پادشاه یهود را بزنی گرفت و چون از وی کام بستاند او را مهربان داشت و وی را گفت که هر چه خواهی از من بطلب زن باز گشتن بنی اسرائیل را باورشلیم از وی خواستار شد و در خواست نمود که اجازه دهد که آن شهر را دوباره بنا کنند پس کوروش بنی اسرائیل را گرد آورد و ایشان را مختار کرده گفت هر که میخواهد باورشلیم رود آزاد است و هر که نمیخواهد میتواند در کشور ایران بماند پس از آن پنجاه هزار مرد بجز زنان (ص ۸۱) و کودکان در سال اول از پادشاهی او باورشلیم رفته بساختن آن همت گماشتند .

در باره اختلاط نسل کوروش با نسل داود پیش از ولادت او اشیعایی نبی گفته بود : « خداوند در باره مسیح خود کوروش گفت که من بدست او نیرو یافتم » ۳۰ کوروش نیز دانیال را محترم داشت و سیاست کشور خود

۱ - این فصل تا اینجا ترجمه آیه ۳۱ فصل پنجم کتاب دانیال و خلاصه تمام فصل ششم آن کتاب است برای تفصیل بتورات مراجعه شود ولی قصه حبقوق نبی را معلوم نیست موافق آن کجا گرفته است .

۲- در تورات نام کوروش با احترام و عظمت بسیار برده شده و بهوه خدای اسرائیل او را مسیح خود خوانده است برای شرح حال وی در تورات رجوع شود بکتاب اشعیا فصل ۴۴ و ۴۵ و کتاب عزرا و کتاب دانیال فصل شش .

را بسوی سپرد دانیال چونت بمرد او را در قصر شوشن ۱ یعنی شوستر بخاک سپردند .

قمباسوسن پسر کورش ۲ (۵۲۹ - ۵۲۲ ق.م) هشت سال پادشاهی کرد و در زمان او یهودیت زنی یهودی حیلہ کرده و سرفرنای ماجوجی سپهسالارای راجدا کرد و یهود را از بیم وی ایمن ساخت .

فصل

در این زمان وزادشت معلم مجوسیت ظهور کرد اصل وی (ص ۸۲) از آذربایجان بود برخی گفته اند که او از مردم کشور آنور بود و بعضی او را از شاگردان الیای نبی دانسته اند رزدشت ابرانیان را از ظهور حضرت مسیح آگاه کرد و آنانرا فرمان داد که پیشکش ها برای وی ببرند و ایشان را فرمود که در آخرالزمان دوشیزه ای بی آنکه دست مردی بوی رسیده باشد بچه ای زاید و در هنگام ولادت او ستاره ای پدیدار شود که در روز بدرخشد و در میان آن صورت دختری نمودار گردد (و بایرانیان خطاب کرده گفت) ای فرزندان من پیش از آنکه ظهور او را دریابید هر گاه ستاره مزبور را به بینید و هر جای که آن شمارا راهنمایی کند بروید و چون آن کودک را به بینید بسوی وی نماز برید و سجده کنید و پیشکش های خود را بروی گذرانید زیرا او کلمه ایست که در آسمان جای دارد . ۳ .

۲۴۰

۱- در تورات نیز شوشن آمده و آن بمعنی شهر شوش است که خرابه های آن امروز در نزدیکی اندیشک که از محال خوزستان میباشد واقع است و هنوز هیئت فرانسوی در آن مشغول حفریات است بارگاہ دانیال تا کنون در آنجا برپاست و زیارتگاه یهود میباشد باید دانست که صورت بارگاہ دانیال را علامت اسکناس های پنج ریالی رایج فعلی ایران قرار داده اند

۲ - کبوجیه دکامبیزس

۳ - در فصل دیگر کتاب مختصر الدول ابن عبری راجع به تولد عیسی و آمدن مجوس و پیش کش آوردن ایشان برای وی بحث شده است که مازیلانوشته او را در اینجا ترجمه مینمائیم در چهارم و سومین سال پادشاهی اغوسطوس قیصر که در سنه ۳۰۹ از تاریخ اسکندر بود حضرت مسیح در سه شنبه بیست و پنجم کانون اول از مریم عذرا تولد یافت و مجوسیان بسا هدایای خود از مشرق زمین بیامدند و پیش کش های خویش را که زرومر (صغنی است) بود و کندرو بروی گذرانیدند و ایشان نهضت بنزد هیوزیس پادشاه یهود رفته چون سبب آمدن آنان را بیان

بقیه در صفحه بعد

داریوش پسر هشتاسب (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) این پادشاه بنا برای قلمبیس و اوسابیوس و اندرونیقوس سی و شش سال پادشاهی کرد (ص ۸۳) احشیرش « ۱ » سرداریوش (۴۸۶ - ۴۶۵ ق م) ۲۱ سال پادشاهی کرد و در سال دوم از سلطنت خود بر مصر چیره گشت و پس از ۹ سال از پادشاهیش آتن را فتح نمود و آتش زد گفته اند که در روزگار اوداستان استرپاکدامن و مردخای نیکوکار که از یهودان بودند روی داد ولی این گفته درست نیست زیرا اگر اتفاق این داستان در این زمان میبود شرح

دیاز پرسید گفتند : « که بزرك و پیشوای مادر کتابیکه برای ما نهاره نوشته است که در فلسطین مولودی تولد خواهد شد که اصل وی از آسمان است و بیشتر اهل جهان به بندگی وی درآیند و نشانه ظهور او آنستکه ستاره عجیبی را خواهید دید و آت شلارا بوی هدایت نماید و هر گاه آنرا به بینید زرو مر و کسندر را برداشته و بسوی آن کودك روان شوید و آنها را تقدیم وی کنید و بوی نماز برید و بساز گردید تابشما آفت و بلای بزرگی نرسد . و اکنون آن ستاره بسدرخشیده است و آمده ایم که آنچه را که بما امر شده است تمام کنیم ، هیروزیس بانانث گفت که رای شما صائب است بروید و بخوبی در پی آن کودك جستجو کنید پس هر گاه او را یافید مرا آگاه نمائید تا من نیز آمده و بوی نماز برم آنان برفتنه و دیگر بسوی وی بازنگشتند پس او خشمگین شده بفرمود که همه کودکانیکه در بیت لحم از دوسالگی و کمتر بودند بکشند زیرا او را از وقت ولادت عیسی آگاهی نیور و میخواست بدینوسیله مسیح در زمره آن کودكان کشته شود پس از آن او تینوس فیلسوف بقیصرنامه ای نوشت و او را از آمدن مجوس بان آگاه ساخت و گفت : « ایرانیان مشرق قلمرو تور آمدند و هدایائی بکودکی که در سرزمین یهوذا زائیده شده است تقدیم نمودند اما آن کودك کیست و پسر چه کسی است ما نمیدانیم » قیصر بوی پاسخ داد که عامل ماهیروزیس ما را از داستان این مولود آگاه خواهد ساخت پس از آن هیروزیس بقیصر نامه نوشت و گفته مجوس و کشتن کودكان را در بیت لحم بوی اعلام کرد باری در همان شبی که مجوس آمدند یوسف (شوهر مریم) با مریم و آن کودك بمصر گریختند و در آنجا چند سال درنگ کردند - ۱۰۹ - ۱۱۱

این فصل غیر از مطالبی که موافق از جای دیگر افزوده است ترجمه باب دوم انجیل شی است برای تفصیل رجوع شود به کتاب گفتار در باره دینکردنالیف نگارنده مقاله مجوس ص - ۱۳۴ این فصل و همچنین فصل بالا راجع بزرتشت در متن سریانی نیست

۲- وفات داریوش در چهارصد و هشتاد و شش پیش از میلاد بوده است .

۱- یعنی خشایارشا - در تورات اخذورش یونانیان او را کزرك می گویند

آن در کتاب عزرا که حاکی از ماجرای یهود در این زمان است مهمل نمی ماند قول صحیح آنست که این واقعه در زمان ارتطحشت «۱» مدبربری داده است .

ارتطبانس و «۲» هفت ماه سلطنت کرد و مدت پادشاهی او جزء سنین سلطنت اعشیرش بشمار میرود (ص ۸۶) .

ارتطحشت دراز دست (۴۶۵ - ۴۲۵ قبل از میلاد) که اریوخ نیز نام داشت چهل و یکسال پادشاهی کرد و در سال هفتم از سلطنت خود به عزرای هبر که اعراب او را عزیر «۳» گویند فرما نداد که باورشلیم رفت و در ساختن آن شهر بکوشد «۴» در سال بیستم از پادشاهی خود نهمیای «۵» ساقی را که خصی بود دوباره با آشهر فرستاد تا به تعمیر آن بپردازد .

اعشیرش سوم ۶ و او اردشیر نامیده میشود دو ماه پادشاهی کرد و سفدیانوس «۷» او را بکشت و مدت کمی پس از او سلطنت نمود .

سفدیانوس هفت ماه پادشاهی کرد و مدت سلطنت وی بادو ماه پیش جزء سنین پادشاهی اریوخ محسوب میشود .

داریوش دؤئوش (۴۴۲ - ۴۰۴ ق م) یعنی پسر کنیز نوزده

۱- یعنی اردشیر در تورات ارتطحشتنا در فارسی باستان ارته خستره یونانیان او را آرتاکزرس گویند

۲- ارتطبانس رئیس اسپانان مخصوص خشاری پاشا بود و بدستگیری مهرداد خواجه باشی در ۴۶۶ قبل از میلاد خشاری پاشا را بقتل رسانید و خود پادشاه شد

۳- اشاره بایه و وقالت الیهود عزیر ابن الله ، قرآن ۳۰:۸ یعنی یهودیان گفتند که عزیر پسر خداست

۴- تورات کتاب عزرا ۷:۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵:۸

۵- تورات نحمیا ۲:۱۰

۶- خشاری پاشای دوم بدست برادرش سفدیانوس و آو گونه هم خوابه او کشته شد

۷- سفدیانوس بدست وهوک پسر دیگر اردشیر که والی باختر بود کشته شد وهوک در تاریخ معروف به داریوش دوم است

سال سلطنت کرد (ص ۸۷) و در سال پانزدهم از پادشاهی او مصریان از تحت اطاعت ایرانیان خارج شده پس از صد و بیست و چهار سال از تسلط ایران بر مصر پادشاهی بر خود اختیار کردند (۱) و (۲)

ارطخششت دوم - (۴۰۴ - ۳۶۰ ق م) این پادشاه بمدبر «۳» معروف بود و یونانیان او را ارطاکسراکسیس گویند چهل سال دشاهی کرد و استر یهودی را که زنی پاکدامن بود بروحیت گرفت و نامان عملقی را که بزوال قوم یهود میکوشید بردار کرد و آن بدعای استر و مرد خای دوست او بود (ص ۸۸)

ارطخششت «۵» سوم - (۳۵۷ - ۳۳۸) وی معروف بسیار بود یونانیان او را اوخوس مینامند ۲۷ سال پادشاهی کرد و کشور مصر را دوباره تسخیر نمود و نقطه ایوس «۶» پادشاه آنجا را شکست داده گریزان ساخت وی پس از این شکست بلباس منجمان در شهرهای یونان سیاحت میکرد زیرا در علم نجوم و اسرار حرکات آسمانی مهارت داشت و گفته اند که او در هنگامیکه برای الونفیدا (Olympias) زن فیلیفوس پادشاه مقدونیه از روی علم ستاره شناسی فال میگرفت بوی نزدیکی کرد و آن زن از وی باسکندر ذوالقرنین آبتن شد .

ارسیس ۶ پسر اوخوس (۳۳۸ - ۳۳۶) ۴ سال پادشاهی کرد

۱- بزبان یونانی Notos در زبان سریانی نوئوس بمعنی حرامزاده است زیرا مادر شاه زن غیر عقدی بود

۲- این شورش در تحت ریاست « آمیرته » نامی بود (۴۱۵ ق م) و بقول در (۴۱۰) ق م

۳- یونانیان او را من من Menmon یعنی با حافظه میگفتند در سریانی « مدبرنا » خوانده میشود که بمعنی حاکم و پیشوا و قاضی و فرمانده است رجوع شود به فرهنگ سریانی تالیف پین اسمیت ص ۲۳۲

۴- راجع بداستان استر و مرد خای و هامن رجوع شود به تورات کتاب دوازدهم مورخان معروف بکتاب استر در تورات وقوع این واقعه را در زمان خشایار شاه اول نوشته است ولی چنانکه در شرح حال احشیرش (خشا یارشا) گذشت این عبری اتفاق آن واقعه را در زمان خشایار شا صحیح ندانسته و وقوع آنرا بزمان اردشیر دوم (با حافظه) نسبت میدهد

۵ « اردشیر سوم بدست باگواس Bagoas خواجه مسموم شده در گذشت .

۶ « ارشک یونانیان او را oarses ارسیس نوشته اند در سریانی « پرسیس » این پادشاه نیز بدست باگواس خواجه کشته شد .

وسقراط حکیم در زمان وی مشهور گشت (ص ۸۹)
داریوش پسر ارشك ۱ - (۳۳۶ - ۳۳۰ ق م) وی دارا پسر دارا بود و شش سال پادشاهی کرد و چون از لشکر کشی اسکندر پسر فیلیفوس یونانی بایران آگاهی یافت باسپاهی درشام بجلو اوشتافت یونان غیروز شده و داریوش بر آن بود که بمرزهای ایران بگریزد ولی اسکندر در شهر ایاس بکنار دریا در ایالت قیلیقیا (کلیکیه) بوی دست یافت و او را بکشت و دخترش را که روشك « ۲ » نام داشت بزنی گرفت در این هنگام شاهنشاهی ایران باستیلائی اسکندر بر جهان منقرض گشت (۲۳۰ ق م) (ص ۹۱)

اسکندر پسر فیلیفوس - (۳۲۳ - ۲۳۰ ق م) شش سال پس از کشتن داریوش پادشاهی کرد و پیش از آن نیز سلطنت نموده بود وی شهرهای بسیاری را فتح کرد و کشور اوتا بهند دور و اوایل مرز چین رسید و او را از این جهت ذوالقرنین گفتند که وی بدوش شاخ آفتاب که مشرق و مغرب باشد دست یافت و سی و پنج پادشاه را بکشت و دوازده شهر بنا کرد که دوتای از آنها در خراسان بود و آن دو شهر هرات و مرو میباشد و يك شهر در ولایت سغد بنا کرد و آن سمرقند است و شهر دیگر در سر زمین قبط (مصر) ساخت و آن اسکندریه میباشد وی در بازگشت خود از سفر هند در هنگام رسیدنش ببابل مسموم گشته در گذشته « ۳ » نعش او را بر دوش پادشاهان و بزرگان با اسکندریه قبط آورده و در آنجا بخاک سپردند اسکندر در بستر مرك بفرمود که نامه ای در سوگواری او بمادرش نوشتند

۲۴۴

۱- داریوش سوم که یونانیان او را گدمان Codoman نوشته اند در استانهای ایرانی معروف به دارا میباشد و باگواس خواجه را بکشت .
 داریوش در سه جنگ گرانیك ، ایسوس ، گوکامل از اسکندر شکست یافت و بدست دو تن از سرداران خود بس سوس Bessus والی باختر و برستش Barasantes گرفتار شد و بس سوس زخم مهلکی بوی زده و او بهمان زخم درگذشت اسکندر بس سوس قاتل داریوش را گرفته و در همدان بردار کرد .

۲- اسکندر در ۳۲۷ ق م بارکسانا Roxana دختر كسيارنس Xiartes بسکی از امرای سغد ازدواج کرد نویسندگان ایرانی و عرب او را روشك نامیده و دختر داریوش تصور کرده اند .

۳- مسموم شدن اسکندر صحیح نیست وی بعلت مبتلا شدن به تبی که از انسر باطلافا و مردابهای فرات بر او مستولی شده بود در سی و دو سالگی ۳۲۳ درگذشت .

و در آن نوشته بود که خوانی بگسترده و هیچکس را بر سر آن نتواند مگر اینکه او را مصیبتی نرسیده باشد مادر وی چنان کرد و همه خلق از خوان او بازگشتند و سوگواری وی بداسکار بخوشدلی انجامیده پس از مرگ اسکندر کشور (پهناور) او در میان چهار تن از بندگانش بطلمیوس پسر لاغوس و ارینداوس و انطیوخوس و سلوقوس تقسیم گردید (ص ۹۶)

فصل

از اسکندر درخواست کردند که سد یاجوج (۱) را بنا کند و او آنرا

(۱) در قرآن مجید به اسکندر ذوالقرنین اشاره گردیده و از یاجوج و ماجوج نیز نام برده شده است ما زیلا آیات مربوط به ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج را برای مزید فایده نقل و ترجمه مینمایم ۵۰ سوره کهف آیه شماره ۸۲ و یسئلونک عن ذی القرنین قل ساتلوعلیکم منه ذکر (۸۳) انا سکنا له فی الارض واتیناه فی کل شی سبیا فاتبع سبیا .

۲۴۵

۸۴ حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تقرب فی عین حمئه ووجد عندها قوما

۸۵ قلنا یا ذوالقرنین اما ان تعذب اما ان نتخذ فیهم حسنا

۸۶ قال امامت ظلم فسوف نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نكرا

۸۷ واما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و سنقول له من امرنا یسرا

۸۸ ثم اتبع سبیا

۸۹ حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم

دونها سورا

۹۰ كذلك و قد احطنا بما لدیه خیرا

۹۱ ثم اتبع سبیا

۹۲ حتی اذا بلغ بین السدین و جدمن دونهما قوما لا یكادون یفقهون قولا

۹۳ قالوا یا ذوالقرنین ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لك خرجا

۹۴ علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا

۹۵ قال ما مکنی فیه ربی خیر فاعینونی بقوه اجعل بینکم و بینهم ردا

۹۶ اتونی زبرالحدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال اتقوه حتی اذا جمعه نارا

قال اتونی افرغ علیه قطرا

۹۷ فما استطاعوا ان یظهروه و ما استطاعوا له نقبا ۹۸ قال هذا رحمته

من ربی فلذا جاءو عد ربی جملة ذکاء و کان وعد ربی حقا . تا اینجا از سوره کهف بود

بقیه مطلب در آیه ۹۶ سوره انبیاء است «حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من

کل حدب یسلون» ترجمه آیه « ۸۲ از تو» معده از ذوالقرنین میپرسند بگو بزروی

بقیه در صفحه بعد

ذکر او را بر تو بر خوانم

بسنگ آهن و مس بساخت و آتش بر آن بگذاخت و آن تبدیل به تخته سنگی شد که درازای آن دوازده ذرع و پهنايش هشت ذراع بود و چون از ساختن

۸۳ ما اورا در زمین نبرو بخشیدیم و از هر چیری بوی را می نمودیم پس او براهی رفت

۸۴ تا بجای فرو رفتن آفتاب رسید و دریافت که خورشید در چشمه آب گرمی فرو میرود و گرمی را در نزدیک آن دید

۸۵ گفتیم ای ذوالقرنین آیا آنرا عذاب میکنی یا بایشان نیکوئی میضائی

۸۶ گفت هر که ستم کند او را بزودی شکنجه کنیم پس از آن بسوی پروردگار خود باز گردد و او نیز ویرا عذاب سختی فرماید

۸۷ اما هر که کار نیک کند بزودی او را پاداش نیکو بخشیم و بزودی کار او را آسان فرمائیم

۸۸ پس براهی رفت ۸۹ تا بجایی رسید که آفتاب از آنجا طلوع میکرد و بر قومی میتابید که بجز آفتاب برای ایشان پوششی قرار نداده بودیم

۹۰ همچنین آنچه را که او خبر داشت علم ما احاطه کرده بود

۹۱ پس از آن براهی رفت ۹۲ تا میان دو کوه رسید و در آنجا مردمانی را دید که هیچ زبانی را نمی فهمیدند

۹۳ گفتند ای ذوالقرنین همانا یا جوج و ماجوج در زمین ستمکاری کنند آیا میخواهی که بتو مالی بدهیم ۹۴ برای آنکه میان ما و ایشان سدی بنا کنی

۹۵ گفت آنچه را پروردگار من در آن تمکین داده بهتر است پس مرا بانیرو یاری کند تا میان شما و ایشان حصنی بنا کنم

۹۶ برای من قطعات بزرگ آهنی بیاورید تا اینکه میان هر دو جانب کوه مساوی گشت پس گفت آنرا بدمید تا چون آنرا بگذاخت گفت بیاورید تا آهن هفت جوش به آن ریزم

۹۷ پس یا جوج ماجوج نتوانستند که از آن بالا رفته و آنرا سوراخ کنند

۹۸ گفت این بخشایش پروردگار من است و هر گاه وعده که او فرموده است فرارسد آن سوراخ خواهد کرد و وعده پروردگار من راست است

آیه ۹۶ سوره انبیا تا چون کشوده شود سد یا جوج و ماجوج و آنان از هر بلندی و پستی روان میشوند در تکمیل این بحث لازم است اشاره کنیم که فیروز پادشاه ساسانی

دیواری در گرگان از دریای خزر از طرف شمال رود گرگان بکشید که در مقابل هیاطله یا هونهای سفید سدی باشد امروز این دیوار بسد اسکندر یا قزل آلانک دیوار

قرمز یا سرخه حصار معروف است سرپرسی سایکس در جلد اول تاریخ ایران خود در شرح حال فیروز مینویسد که من خودم در نزدیکی گرگان این دیوار را دیده ام

۰۰ باید دانست که داستان اسکندر باین صورت که در قرآن و در ادبیات ما است از

سد یا جوج فراغت یافت بموضع سد بزرگ که به باب‌الابواب (۱) معروف است و در مرزهای شهرهای ولایت قفقاز مییاشد بیامد و پی آن سد میفکند و آن را در کوهها امتداد داد تا آنکه آن پی را بدریای روم رسانید و پیوسته پادشاهان ایران در جستجوی این پی بودند و از هجوم ترک و خرز بشهرهای عراق و کوهستان ۲ و آذربایجان و اران و ارمنستان در زحمت میزیستند تا اینکه یزدگرد پسر بهرام گور پسر یزدگرد پسر شاپور آن پی را بیافت و آغاز بساختن آن سد از سنگ و مس و از زیز کرد ولی آنرا بیایان نرسانیده در گذشت و بیشتر پادشاهان ایران با تمام آن همت گماشته ولی از آنکار فراغت نیافتند تا اینکه اتمام آن سد را خداوند بدست خسرو انوشیروان آسان کرد و وی بنای آن سد را استوار نمود و آنرا پسر کوهها متصل گردانید و سپس تا یک میل در دریا امتداد داد و دروازه هائی از آهن بر آن نصب کرد و بیش از یک سال همت به بنای آن مصروف داشت و صد مرد پیاسبانی آن بگماشت و حال آنکه پیش از ساختن آن سد صد هزار مرد جنگی از نگاهبانی و پیاسبانی آن عاجز بودند و بمرز بانیکه در آنجا فرمان میرانند اجازت داد که بر تختی از زر

روی اسکندر نامه سریانی که امروز در دست است، بما رسیده است و آن نیز از روی اسکندر نامه پهلوی که از دست رفته ترجمه شده است و آن ترجمه بوده است از اسکندر نامه یونانی که هنوز موجود مییاشد اسکندر نامه یونانی در سال ۳۰۰ میلادی در مصر گرد آوری شده و آنرا به کالیستنس Kallisthnes نسبت داده شده و اکنون آن کتاب با نام کالیستنس دروغی خوانده میشود و حقا هم آن کتاب مربوط بنویسنده مزبور نمیباشد و چندین قرن بعد از وی تالیف یافته است و آن اسکندر نامه را عیسویان سریانی که بزبان پهلوی آشنا بودند آن کتاب را از روی داستانها و افسانه‌ها بنام اسکندر بزبان پهلوی نوشته اند. برای تفصیل رجوع شود به فرهنگ ایران باستان ج ۱ ص ۱۶۸-۱۷۲

۱. این سد همان سد در بند است که در قفقاز بوده و در دوره اسلامی آن

را باب‌الابواب گفته اند.

۲. مقصود ایالت قهستان است که بحرینی جبل گویند

بنشینند و از این جهت بود که مرزبان ۱ آن ناحیت را شاه تخت میگفتند
(ص ۹۷) ۲

ساسانیان ۳

درسال سوم پادشاهی اسکندروس قیصر ۴ که سنه ۱۵۴۲ اسکندری
باشد سلطنت اخیر ایرانیان که معروف بخانواده ساسانی بود آغاز شد
(۲۲۶ میلادی) و ۴۱۸ سال یعنی تا ظهور اسلام و حکومت عرب دوام
یافت .

غورد یانس قیصر - شش سال پادشاهی کرد و با کشور ایران
جنگ نمود و در آنجا کشته شد (ص ۱۲۶) در نخستین سال سلطنت فیلیپوس
قیصر شاپور (۲۴۱ - ۲۷۱ میلادی) پسر اردشیر در ایران پادشاه شد و
۳ سال سلطنت کرد (ص ۱۲۸)

۱ - حکام سرحدی را در زمان ساسانیان مرزبان می گفتند مانند مرزبان
خوارزم و خزر و آنان غالباً لقب شاهی داشتند و به ایشان تخت نقره داده میشد
باستثنای مرزبان حدود آلان و خزر که تخت طلا داشت و مرزبان اخیر از همه مرزبانان ایران
مقامش ارجمند تر بوده و یکی از وظایف سنگین او نگاهداری دربند قفقاز یا
باب‌الابواب بوده است . این مرزبانان بزرگ را در ایران مرزبان های چهار گانه
میگفتند که از این قرار : مرزبان ارمنستان ، از زمانیکه این کشور جزء ایران
شد ، مرزبان خوارزم ، مرزبان مرزهای روم . مرزبان خزرها و از اینها .

۲ - این فصل در متن سریانی نیست و فقط در متن عربی است . پوشیده
نماند که در تاریخ ابن عبری چه در قسمت سریانی و چه در متن عربی از خاندان
اشکانی که سلسله مهم و با عظمتی را در ایران باستان تشکیل میدارند جزیک سطر
که در آغاز کتاب ترجمه آن گذشت نامی برده نشده و ذکر این دود مان بزرگ
ایرانی با کمال تاسف در آن دو متن مهمل مانده است .

۳ - ساسان جد اردشیر در استخر موبد معبد اناهید بور بابک پسر او در
شهر خیر در کنار دریاچه بختگان حکومت داشت پس از وی پسرش شاپور بجای او
نشست و خود را شاه خواند ولی بزودی در گذشت و برادرش اردشیر پسر شاه شد
(۲۱۲ میلادی) اردشیر در سال ۲۲۳ میلادی علم طغیان بر افراشت و بنای جهانگیری
گذاشت و بالاخره پس از کشتن اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی در ۲۲۶ میلادی خود را
شاهنشاه ایران خوانده و سلسله ساسانی را تاسیس کرد .

اولارنیوس قیصر = ۱ با شاپور پسر اردشیر پسر بابک پادشاه ایران (۲) و مصر جنگ کرد و شاپور او را در میدان کارزار دستگیر نمود و وی را بابل آورد و در آنجا زندانی ساخت (ص ۱۲۸)

اولرینیوس قیصر = ۳ با شاپور پادشاه ایران صاحب کرد و دختر خود را بوی داد شاپور برای آن زن در ایران شهری شبیه بشهر بوزنطیا بنا « ۴ » کرد و آنرا جندی ۵ شاپور نامید . اولرینیوس گروهی از پزشکان یونانی را در خدمت دختر خود با ایران فرستاد و ایشان طب بقراطی را در مشرق زمین انتشار دادند . در سال ششم سلطنت اولرینیوس هر هز در ایران پادشاه شد و یکسال سلطنت کرد .

((فصل)) ۶

در این زمان مانی ۷ تنوی ظهور کرد وی در آغاز حال اظهار نصرانیت مینمود و در اهواز کشیش گردیده و بتعلیم و تفسیر کتب مسیحی

۱- Valerien گویند رفتار شاپور با این امپراطور رومی بسیار سخت و بی رحمانه بود و او را به بندگی و خدمتگداری خود وا داشت و بالاخره بعد از آنکه از سختی و اندوه بسیار ببرد شاپور پوست او را کنده و بیادگار نگاهداشت

۲- مصر در زمان شاپور جزء کشور ایران نبوده است و در اینجا موافق اشتباه کرده است .

۳- Aurelian - ۴- Byzantin

۵- در اینجا مولف اشتباه کرده چه شاپور جندی شاپور را شبیه شهر بیزانطین که همان قسطنطنیه باشد بنا نکرد بلکه آنرا از روی شهر انطاکیه ساخت و این معنی از اسم پهلوی جندی شاپور که « و انتیوک شاه پوهر » است و بمعنی « شهر شاپور به از انطاکیه میباشد ، پیدا است این شهر را گندی شاه پوهر نیز میگفتند در آنجا مدرسه طبی وجود داشت که پس از انقراض ساسانیان تا مدتی رونق سابق خود را از دست نداد ، ۶- این فصل در متن سریانی نیست .

۷ - مانی در دهی مرسوم به ، امردی نو ، در نزدیکی بابل بدنیا آمد و نام پدر او فاتک از بزرگان نیشابور بود و مادرش از خاندان اشکانی بود وی در ۵۴ سالگی مذهب خود را آشکار ساخت مانی کتبی بسیار از خود بیادگار گذارده بود که اغلب آنها بزبان سریانی بوده است .

تنها کتاب او بزبان پهلوی کتابت شاپور کان است اسماء کتب مانی در الفهرست بن ندیم بتفصیل آمده است اخیرا آثاری از مانی و مذهب وی در نزدیکی تورفان در روی خرابه های شهر کوشان پیدا شده که بسیار قابل اهمیت است .

مشغول بود (س ۱۲۹) و بایهودیان و مجوس و بت پرستان مجادله میکرد سپس از آن دین خارج گشته و خویش را مسیح نامیده و دوازده شاگرد گرفته و آنان را بهمه بلاد مشرق حتی چین و هند بفرستاد و ایشان در این کشورها تخم علم ثنویت را بکاشتند و آن (دینی) است که گوید جهانرا دو خداست یکی خیر که سرچشمه نوراست و دیگری شر که منبع ظلمت میباشد و آندو باهم بیامیختند و خیر بر شر فیروزی یافت و شربسوی جنوب رخت بر بست تا در آنجا جهانی سازد و در آن سلطنت نماید و چون آغاز ساختن آن جهان کرد و بنات النعش رامانند ستارگانیکه در حول قطب شمالی بودند در حول قطب جنوبی بساخت فرشتگان در میان آندو صلح دادند بشرط اینکه خیر پرتوی از نور خود بهیولی بخشد پس از آن عالم قابل کون و فساد گردید و شر بر آن مسلط گشت زیرا خیر اینکار را از روی اکراه و اجبار کرده بود و در آسمان دو کشتی بزرگ که همان آفتاب و ماه باشند بیافرید و روانهای مردمان را در آندو گرد آورد و او بهره ای را که از نور خویش به شر بخشیده است باز خواهد گرفت بدینطریق که هیولی را کم کم از آثار خیر تهی میکند و سلطنت شر را باطل میسازد . وی قائل بتناسخ بود و میگفت که در هر چیزی روحی است و از تناسخ حاصل شده است و در ستایش آتش و بزرگ داشتن مقام آن افراط میکرد و آنرا شایسته تقدیس و نیایش میدانست و نور و روشنی و جای داشتن آتش را در میان فلکیات و عنصریات سبب این عظمت مقام و مرتبه آن می پنداشت و زمین را از جهت بالفعل و بالقوه تاریک بودن و نورانی نبودن باطن آن سزاوار خواری و پستی شمرد (۱)

۲۵۰

باید دانست که این آئین در ایرانیان از قدیم بوده است ۲ و آنرا مانی بدیده نیآورده بلکه آن دین راوی بدلائل اقتناعی آراسته و استوار نموده است و چه نیکو شیخ الرئیس ابو علی سینا بوی پاسخ داده و گفته است :
 « چگونه میتوان گفت که در آتش همه معانی که در حیز خیر است و در

۱- این عقیده ما را بیاز این بیت بشار برد که از شعرای ایران دوره اسلامی بوده است میاندازد و ممکن است آن از فکر مانوی یا زرتشتی اقتباس شده باشد بیت

• الارض مظلمه و النار مشرقه و النار معبوره مذکانت النار ،
 کویا فردوسی با نظر به بیت فوق این شعرا سروده است چنانکه فرماید
 • زمین را بلندی نبه جایگاه یکی مرکز تیره بود و سیاه ،

۲ - اشاره بدین زردشتی و آئین زروانی

زمین (س ۱۳۰) همه معانی که در حیز شراست وجود داشته باشد و حال آنکه زمین جایگاه و حیز بقاء و زندگانی برای حیوان و نبات است و آتش دارای کیفیتی تباہ کننده است زیرا اجزاء مرکب را پراکنده کرده و از هم جدا میسازد، گفته اند که شاپور پادشاه ایران مانی را بکشت و پوست او را کهنه پرازگاه کرد و بر دیوار شهر بر دار نمود ۱ زیرا دعوی های شکر ف میگرد و از درمان کردن پسرش از بیماری که بان دچار شده بود فرمانده بود (س ۱۳۱)

در عهد طاطقیطوس قیصر - هر رمز ۲ در ایران پادشاه بود در سال اول پادشاهی فروبوس قیصر و رهران ۳ (۲۷۲-۲۷۵ م) در ایران پادشاه شد و سه سال سلطنت کرد پس از وی و رهران پسرش (۲۷۵ - ۲۸۲ م) پادشاه گشت و هفده سال سلطنت کرد .

قاروس ۴ قیصر - دو سال پادشاهی کرد و پسر وی قورینوس در جنگ جراحه که قومی در موصل بودند و اصل آنان ایرانی بود کشته شد (س ۱۳۱)

در یازدهمین سال سلطنت ذیوقلیطیانوس ۵ قیصر - نرسی ۶ « ۲۸۲ - ۳۰۱ » در ایران پادشاه شد و ۷ سال سلطنت نمود و پس از وی هر مزد « ۳۰۱ - ۳۱۰ » بشاهی رسید و پنج سال سلطنت نمود « ص ۱۳۲ »

۱ - پس از مرگ شاپور اول و هر رمز اول مانی بدعت پیروانش بایران بازگشت (۷۳ ق م) و پس از دو سال در سلطنت بهرام اول موبدان زرتشتی او را بقتل عقیده متهم ساختند این پادشاه او را بزندان افکند و سپس سرش را جدا ساخته و پوستش را بر از گاه کرد و بفرمود او را بر چوب بلندی در جندی شاپور بر دار کردند .

۲- این پادشاه مانی را که از ایران رفته بود خواسته و در قصر خود در دستگرد پناه داد .

۳- بهرام اول

۴- Diocletien - Carus

۶ - نرسی پس از بهرام سوم بتخت نشست برخی او را پسر شاپور و بعضی پسر بهرام سوم میدانند موافق از بهرام سوم پسر هر مزد که پیش از نرسی و پس از بهرام دوم چند ماه سلطنت کرد نام نبرده است .

در سال دوم سلطنت قسطنطینوس ۱ قیصر قاهر شاپور « ۳۱۰ - ۳۷۹ » پسر هرمز بر ایرانیان پادشاه شد و ۶۹ سال پادشاهی کرد « ص ۱۳۴ » و در روزگار ابن قیصر شاپور شهر نصیبین را سی روز محاصره کرد و بدعای مار یعقوب اسقف آن شهر و مار آفریم شاگرد وی از آنجا نا امید باز گشت و در هنگام مراجعت در بین النهرین با رومیان جنگ نمود و قسطنطینوس بمقابل وی شتافت و چون به نیقوموژیا رسید درگذشت « ص ۱۳۵ » و چون شاپور پادشاه ایران از مرگ قسطنطینوس آگاهی یافت به نصیبین شتافته و سی روز آنجا را محاصره کرد و از آن شهر بدعای قدیس مار آفریم ۲ نا امید بکشور خود بازگشت زیرا خدا دهای او را مستجاب کرده و به سپاه شاپور پشه و مگس مسلط کرد و قیلان و اسپان ایرانیان پراکنده گشته و گریزان شدند سپس شاپور مسیحیانی را که در قلمرو او بودند سخت بیازرد در این زمان حکیم ایرانی که کتابهای زیادی در استواری کیش نصارا ورد آئین مجوس نوشته است ظهور کرد « ص ۱۳۷ »

۲۵۲

یولیانوس قیصر - ۴ دو سال پادشاهی نمود و آهنگ جنگ با ایرانیان کرد و بنزد افولون کاهن و خادم بت در آمد و از وی سؤال کرد که آیا در این جنگ فیروز میشود یا نه آفولون او را گفت که وی برکنار دجله بر دشمنان خود فاتح میگردد یولیانوس بر خود بالیده سپاهی گرد آورد و با ایرانیان بنبرد پرداخت « ص ۱۳۸ » چون به مدائن رسید و آتش جنگ در میان رومیان و ایرانیان برکنار دجله بالا گرفت در صفوف لشکر یان خود روان شده و آنان را تشجیع بنبرد مینمود ناگاه یکی از ایرانیان تیری به پهلوی وی پیانداخت و از اسب فرو افتاده بمرد و او را بشهر طرسوس آورده

۱ - Constantinus موافق از آذر نرسی که پیش از شاپور دوم و پس از هرمز دوم پادشاه شد و برای ستم بسیارش او را کشته نام نبرده است .
 ۲ - مارافرم از آباء کلدی و از نویسندگان سریانی بود
 در نصیبین تولد یافت و در ۳۷۹ درگذشت ۳ به ابن حکیم در متن سریانی تاریخ ابن عبری اشاره نشده است .

Julien « ۴

و در آنجا بخاک سپردند « ص ۱۳۹ »

چون یولیانوس کشته شد سپاه روم بی‌شاه ماندند و سپهسالار خود را که یونانی‌یانی مؤمن نام داشت بمشورت شاپور ۱ پادشاه ایران برخود شاه کردند وی نخست از پادشاهی امتناع کرده گفت من نمیخواهم بر بت پرستان سلطنت کنم ایشان بوی گفتند که ما مسیحی هستیم و از توس یولیانوس دین خود را آشکار نمی‌ساختیم پس صلیبی از خزانه بیرون آورده در پیش لشکر روم بر افراشت و بنزد شاپور رفت و از وی درخواست صلح کرد و میان ایرانیان و رومیان صلح شد ۲ شاپور او را تا نصیبین مشایعت کرد قیصر آن شهر را بوی بخشید و رو میانی را که در آنجا بودند بشهر آمد انتقال داد و از این روز نصیبین از آن ایرانیان شد « ص ۱۴۰ »

غراطیانس قیصر يك سال پادشاهی کرد و در آنسال شاپور پادشاه ایران پس از هفتاد سال سلطنت درگذشت و پس از وی برادرش اردشیر ۳ چهار سال پادشاهی نمود « ص ۱۴۱ »

در سال پنجم سلطنت ارفادایوس ۴ قیصر یزدگرد ۵ پسر شاپور « ۳۹۹ - ۴۲۰ م » در ایران پادشاه شد و ۲۱ سال سلطنت کرد .

۱۰ مقصود شاپور دوم است که زوالا کتاف لقب داشت این لقب را از برای آن باو دارند که شانه های وی پهن بود و اینک نوشته اند بواسطه سوراخ کردن شانه های اعراب به زوالا کتاف معروف شد دروغ است .

۲۰ بر اثر این صلح اولاً پنج ولایت اوزون ، مک ، زابده ، رحیمه کردو که بر اثر شکست نرسی بروم واگذار شده بود بایران مسترد گردید دوم نصیبین و سنجا بایران برگشت سوم قسمت شرقی بین النهرین علیا از آن ایران شد چهارم دولت روم اعتراف کرد که ارمنستان خارج از منطقه نفوذ روم است این جمع در سال ۳۶۳ میلادی اتفاق افتاد .

۳۰ وی برادر شاپور دوم و مردی سالخورده بود و سلطنت او از ۳۷۹ تا ۳۸۲ میلادی طول کشید این پادشاه تمام عوارض را موقوف کرد از این جهت معروف به اردشیر کرفه کرتاریمنی نیکوکار گردید در سال چهارم سلطنت وی

او را خلع کردند و بعد از او برادر زاده اش شاپور سوم به تخت نشست ۳۸۲-۳۸۸ در زمان این پادشاه ارمنستان بین ایران و روم تقسیم شد پس زوی برادرش بهرام چهارم پادشاه شد ۳۸۸-۳۹۹ این پادشاه چون در زمان پدرش والی کرمان بود معروف به کرمانشاه است این پادشاه در هنگام شورش ارتش خود کشته شد

۴۰ Arcadius « ۵ » این شاه در روایات ایرانی « بزه کار ، نامیده

شده و بهر بی او را یزدگرد ائیم گویند

ثاوذوسیوس ۱ قیصر کوچک چهل و دو سال پادشاهی کرد و در زمان وی مسیحیان در قلمرو ایران زیاد شده و دین مسیح بدست مروثا اسقف ۲ میافارقین که اورا ثاوذوسیوس کوچک بایران فرستاده بود رواج بسیار یافت . پس یزدگرد پادشاه ایران ۳ برود و بعد از او پسرش ورهران ۴ < ۴۲۰ - ۴۳۸ م > پیادشاهی نشست و بر مسیحیان سخت گرفت و جنگی در میان روم و ایران روی داد < ص ۱۴۳ > و از دو گروه مردم بسیار کشته شدند و شکست بر لشکر ایران افتاد و سخت گیری بر مسیحیان رایل گشت .

و در سال سی و سوم سلطنت ثاوذوسیوس ورهران پادشاه ایران در گذشت پس از وی یزدگرد < ۴۳۸ - ۴۵۷ م > پیادشاهی نشست و ۸ ماه سلطنت

۱ . آرکاردوس در هنگام مرگ وصیت کرد و لیمهدش ثودوس Thodos که در گهواره بود بری پتسکه بی مانع بتخت نشیند در تحت حمایت یزد گرد قرار گیرد . یزد گرد همینکه به مفاد وصیت نامه آگاهی یافت خوابه دانائی را که آنطلیوخوس نام داشت به قسطنطیه فرستاد تا ثو دوس را تربیت نماید و او در تحت سرپرستی یزد گرد بزرگ شد و بر تخت نشست و در زمان وی بین ایران و روم صلح و دوستی برقرار بود .

۲۵۴

۲ . مروثا ، یا ، ماروثا به یزد گرد قبولانید که يك مجمع دینی در سلوسی تشکیل دهد تا امور عیسویان را حل و عقد نمایند و توحید فرق عیسوی در ایران نیز تأمین گردد و این مجمع در ۴۱۰ میلادی تحت ریاست اسحق اسقف سلوسی «تیسفون» و ماروثا منعقد شد و بدعای سلامت پادشاه ایران افتتاح یافت . ۳ . مردن ابن پادشاه جزء اسرار است بنا بروایات ایرانی هنگام اقامت او در گرگان آسیی که در وجاهت بی نظیر بود و کسی آنرا نمیشناخت لگدی بقلب شاه زد و از انظار غایب شد و یزد گرد در دم برود ولی نلد که مرگ ابن شاه را بر اثر سوء قصد بزرگان کشور اومی داند .

۴ . بهرام گور این پادشاه در نزد نعمان ملك حیره در قصر خورنق تربیت یافته بود وی در هنگام پادشاهی خود هیاطله را شکست داد و خاقان آنان را بکشت فوت بهرام در ۴۳۸ میلادی بود گویند در هنگام شکار گور در باتلاقی فرو رفت و در خیام در این رباعی به این واقعه تصریح کرده است

آن قصر که بهرام در او جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که گور میگریفتی همه سر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

کرد ۱ « ص ۱۴۴ » . در سال اول سلطنت لاون قیصر فیروز ۲ پسر
بزدگرد « ۴۵۹ - ۴۸۳ م » در ایران پادشاه و ۲۷ سال سلطنت کرد
« ص ۱۴۵ »

در سال دهم پادشاهی لاون ایرانیان آمد را بچنگ گرفته پس از
معاصره ویران کردند « ص ۱۴۶ » .

در سال هفتم از سلطنت یوستینیانوس ۳ قیصر رومیان و ایرانیان
بر کنار فرات جنگ کردند و از رومیان مردم بسیاری در آب غرق شدند
« ص ۱۴۷ »

در سال هشتم پادشاهی او خسرو (انوشیروان) « ۵۳۱ - ۵۷۹ م »
پادشاه ایران ۴ رها را بچنگ بگرفت و مردم بسیاری را در آنجا بکشت
« ص ۱۴۸ » .

در سال چهاردهم سلطنت یوستینیانوس قیصر کوچک خسرو پسر قباد
آنطاکیه را بچنگ بگشود و اهل آنشهر را اسیر کرده بیابل آورد و شهری
در آنجا برای ایشان بنا کرد و آنرا آنطاکیه ۵ نامید و امروزه مآخوزی ۶
جدید معروف است و همچنین فامیه ورقه و دارا و حلب را فتح کرد و
رومیان در این هنگام مشغول جنگ با صقالیه که بروم هجوم میآوردند مشغول بودند
و چون از جنگ با ایشان فارغ شدند بسوی ایرانیان روی آوردند و رزم

۲۵۵

۱- پس از یزگرد دوم پسرش هرمز سوم به تخت نشست « ۵۷۲ میلادی و پس از
آن برادرش فیروز با کمک خان هیاطله سلطنت را از وی گرفت و خود در سال ۵۹۴
به تخت نشست این شاه در جنگ با هیاطله کشته شد

۲- پس از فیروز بلاش (ولگاش) برادرش در ایران پادشاه شد ۳۸۳-۴۸۷ و
پس از وی غباد اول پسر فیروز پادشاه شد و چون این پادشاه از مزوک پسر بامداد
که مذهب اشتراکی داشت طرفداری مینمود و او را تقویت میکرد بزرگان ایران او
را خلع کرده و جاماسب ۴۸۹-۵۰۲ برادرش را بر تخت نشاندند و غبار را در قلعه
فراموشی حبس کردند ولی غباد بهمدستی زتش از آنجا بگریخت و بنزد خان هیاطله
رفت و بکمک او دوباره بر تخت ایران نشست « ۵۰۲ »

۳ - Justinien

۴- رها شهر ادس است که اعراب آنرا رها گفته‌اند و در محل فعلی شهر اورفه
واقع بود دانشکده مذهبی مسیحی این شهر بسیار مشهور بود و در آنجا فلسفه و علم الهی
می‌آموختند این مدرسه را «مدرسه ایرانیان» می‌گفتند

۵- این شهر در نزد یکی تیسفون توسط معماران یونانی بنا شد و خسرو
آنرا « به ازاندیو خسرو » نامید یعنی شهر خسرو بهتر از آنطاکیه است

دو سال دیگر در میان ایران و روم بطول انجامید در سال بیست و هشتم سلطنت یوستینیانوس روم و ایران صلح کردند « ص ۱۴۹ »
در سال چهارم سلطنت یوستینیانوس قیصر سوم خسرو شهردار را بچنگ گرفت و ۶ ماه در آنجا بماند تا آن شهر را بگشود یوستینیانوس خود را آماده نبرد با ایرانیان کرد ولی به بیماری جنون مبتلا شده و چنگ واقع نگردید « ص ۱۵۰ »

طیباریوس ۱ قیصر چهار سال پادشاهی کرد ایرانیان به رأس العین ۲ شکر کشیدند قیصر رئیس بطریقان را که موریقی نام داشت بسوی ایشان فرستاد وی بسا ایرانیان رو برو گشته و آنان را شکست داد و سپس طیباریوس با لشگری بموریقی پیوست و قریب هفتاد هزار کس از ایرانیان را اسیر گرفت و آنان را با خود برده و در جزیره قبرس سکونت داد « ص ۱۵۱ »

در سال هشتم سلطنت موریقی قیصر ایرانیان بر هرمز ۳ « ۵۷۹-۵۹۰ » پادشاه خود شوریده چشمان او را کور کردند و بهرام ۴ مرزبان را بر خویشتن پادشاه نمودند و هرمز را پسری بود که خسرو نام داشت

۲۵۶

از صفحه قبل ماخوژی نام سریانی است و نام یک و از شهرهای مدائن « تیسفون » است مورخین سریانی و یهود آنرا با سلوسی که ده اردشیر باشد یکی دانسته اند از قرن سوم میلادی در این شهر یک مدرسه عالی یهود وجود داشت ورش گالوتا « راس الجالوت » رئیس جامعه یهودان در شهر ماخوزا اقامت داشت .

Tiberius

۲ - اصل آن راس عین الخابور یعنی سرچشمه خابور بوده و شهر بزرگی از بلاد جزیره بوهه است

۳ - هرمز بدست برادرزن خود بیستام کور گشت

۴ - بهرام دورهران « ملقب به چوبین کار آمد ترین سرداران ایران در زمان هرمز و خسرو پرویز بود وی از مردم ری و پسر بهرام گشسب ازدودمان بزرگ مهران بود وی بواسطه اهانتی که از طرف هرمز باو شد دشمن خاندان سلطنت ساسانی گردید و سودای پادشاهی در سربمیخت و خسرو از بهرام شکست یافته و به روم گریخت بهرام چوبین فاتحانه به تیسفون در آمد و تاج بر سر خود گذارد و بنام خویش سکه زد ولی موبدان و بزرگان کشور با وی مخالفت میکردند اما یهود بهرام را حامی خود شمرده او را بمال مدر میدارند خسرو پرویز بکامک موریقی « موریس Mauris » پادشاه روم بایران بازگشت و بهرام در حوالی گنک آذربایجان منہزم گردید و نه ترکان بناه برد و در بلخ بیاسود و در آن شهر چندی بمدبتهریک خسرو پرویز بقتل رسید .

« خسرو پرویز ۵۷۹ - ۵۹۰ م » وی معروف به انوشیروان عادل است ۱
 خسرو بطور ناشناس مانند گدایی از قلمرو ایران گذشته به نصیبین ۲
 رفت و از آنجا به رها و منبج ۳ رهسپار شد و از آن شهر
 نامه ای بموریقی پادشاه روم نوشت که - نسخه آن اینست
 « به پدر فرخنده و آقای مقدم موریقی پادشاه روم از پسر وی خسرو پسر
 هرمز سلام برسد پس از آن پادشاه را آگاه کنم که بهرام و کسانی که با
 وی هستند از بندگان پدرم بودند که قدر او را نشناخته و فراموش کردند که
 بنده ما میباشند و ما آقای آنان هستیم و به نعمت پدران من ناسپاسی ورزیدند
 و بمن دشمنی نموده و آهنک کشتن مرا کردند و من بر آن شدم که بچون تو
 پادشاهی پناه برده و (بدامن) بزرگواری تو در آورم و پیش تو حاضرم کردم
 زیرا فروتنی در نزد پادشاهی مانند تو اگر چه دشمن هم باشد آسانتر از
 گرفتار شدن بدست بندگان سرکش است (ص ۱۵۲) چه مردن بدست
 پادشاهان برتر و کم تنگتر از فرمانبردن از بندگانست پس چون به بزرگواری
 تو اطمینان دارم بتو پناه برده و امیدوارم که برچون منی مهربانی کرده و
 مرا بلسکر خود مدد کنی تا اگر خدا بخواهد بچنگ بر دشمن فیروز گشته
 و فرزندش خوا و فرمانبردار تو گردم . »

چون موریقی نامه خسرو پسر هرمز را بخواند آهنک اجابت درخواست
 او کرد زیرا بوی پناه برده بود بنا بر این بیست هزار کس با چهل قنطار زر
 بسوی او بفرستاد و نامه در پاسخ وی نوشت که نسخه آن اینست :

« از موریقی بنده عیسی مسیح به برادر و پسرش خسرو پادشاه ایران
 سلام برسد نامه ترا بخواندم و آنچه را که درباره بندگانیکه از فرمان تو
 سرپیچی کرده بودند نوشته بودی دانستم و از ناسپاسی های ایشان بنعمت
 تو و پدران و عصیانشان بر تو و راندن ایشان ترا از کشورت آگاه شدم و
 این امر مرا بران داشت که چنانکه درخواست کرده ای بتو مهربانی و یاری
 کنم اما اینکه نوشته بودی پناه بردن بنزد پادشاهی که دشمن است و زیستن

۱) در اینجا مولف اشتباه کرده و خسرو پرویز را انوشیروان عادل خوانسته
 است باید دانست که انوشیروان عادل جد خسرو پرویز و پسر غبار بود مولف باید
 در اینجا نوشته باشد که خسرو معروف به پرویز است نه انوشیروان عادل .

۲) این شهر از بلادین النهرین بود و در میان موصل و شام قرار داشت

۳) منبج در سه فرسنگی فرات و ده فرسنگی حلب بود .

در زیر سایه حمایت او بهتر از افتادن در دست بندگان سرکش است و مردن در دست پادشاهان به از مرگ در دست بندگان است حکایت از آن دارد که تو بالاترین خصلت هارابر گزیده و در آنکار بسوی مارغبت نموده ای از اینرو ما سخن ترا بر است داشته و کلام ترا بسمع قبول شنیدیم و آرزوی ترا جامه عمل پوشانیده و آهنگ ترا تمام کردیم و حاجتت را بر آوردیم و کوشش ترا میستائیم و از نیک گمانی تو بخویش سپاسگزاریم و بدانچه را که اموال خواستی بسوی تو فرستادیم و تورا بفرزندی خود و خویش را بپندری تو اختیار کردیم پس اینک بفرخندگی اموال بر گیر و بر آن سپاه که فرستادم پیشوائی کن و بیاری و برکت خدا بسوی کشور خود باز گرد و مبادا آزو دلتنگی ترا فرا گیرد (ص ۱۵۳) بلکه باید که بردشمن خود سخت و استوار باشی حال که از پایه خود فرو افتاده ای و از مرتبه خویش تنزل کرده ای نشاید از آنچه ترا در بدست آوردن مقام خود باید کرد کوتاهی کنی و من امیدوارم که خدا ترا بردشمنت چیره و فیروز گردانیده و او را بزیر پای خود بمالی و مکر او را با کشتن وی بخود او باز گردانی و بامید خداوند متعال بیابگاه خود برسی . « ۱

چون سپاه روم به پیش خسرو رسیدند آن اموال برگرفت و بخواندن نامه موریقی دلیر شد با سپاه روم بچنگ بهرام رهسپار گشت و باوی در میان مداین و واسط رو برو شد و شکست بر لشکر بهرام افتاد و یاران او جمالگی کشته شدند خسرو لشکریان او را از آن خویش ساخت و بکشور خود باز گشت و بر تخت سلطنت بنشست و همه مردم او را بیعت کردند ۲ و در میان را بخواند و جایزه نیکو بآنان بداد و بسوی خداوندشان قیصر باز گردانیده و چندین برابر از آنچه را که موریقی باو داده بود بسوی وی هدایا و خواسته

۱۶. هیچکدام از دو نامه فوق در متن سریانی نیست

۲۲. خسرو پس از غلبه به بهرام بر تیسفون «مدائن» رفته و بر تخت سلطنت نشست و بعد قشون رومی را با هدایای فراوانی مرخص کرد ولی چون مقام خود را متزلزل میدید هزار تن از سپاهیان زبده رومی را در نزد خود نگاهداشت خسرو پس از این فتح اشخاصی را که باعث خلع و کشته شدن پدرش هر مزد شده بودند سیاست کرده بسکیفر خود رسانید و بیستم که هر مزار کور کرده بود با ترکها و ودیلهها هم دست شده در مار چهار سال پادشاهی کرد ۵۹۶-۵۹۲ ، و بعد از شکست ز خسرو در نزد ترکها رفته و در آنجا خائنانه کشته شد .



يك پرده زيبا از نقاشيهای قرون اخير هنرمندان ايراني كه
(سازنده آن معلوم نشده است)



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فرستاد و شهردار ۱ و میافارقین ۲ را بروم مسترد داشت و دو کلیسا برای ترسایان در مداین بنا کرد که یکی را بنام مریم و دیگری بنام مارسر جیس ۳ شهید بنامید و چون موریقی پس از صلح با ایران وظیفه و مقرری سپاهیان خود را قطع کرده بود بزرگان روم در شهر هرقله گرد آمده و خواستند فطری برادر او را فرو گیرند وی از دست ایشان بگریخت و بقسطنطنیه رفت و موریقی نیز به خاقیندونیه بگریخت و رومیان او را دنبال کرده وی را در جامه گدا یافت یا فتنه پس او را کشته و مردی را از بطریقان خود که او را فوقا ۴ میگفتند بر خویش پادشاه ساخت (ص ۱۴۵)

چون خسرو از کشته شدن موریقی آگاه شد پیمان خود را با روم بشکست و لشکر کشیده شهردار را و آمد و حلب را بگرفت پس از آن به قنسرین آمده و برها بازگشت .

پس از فوقا هرقل در روم پادشاهی رسید و در نخستین سال سلطنت خود هیبتی را با ایران فرستاده درخواست صلح کرد ولی خسرو بوی جوابی نداد و لشکر کشیده آنطاکیه و فامیه ۶ و حمص ۷ و قیساریه ۸ را فتح کرد . در سال پنجم سلطنت هرقل ایرانیان بیت المقدس کشته و پس از سه سال اسکندریه و مصر را فتح نمودند ص ۱۵۵ در سال یازدهم سلطنت وی ایرا نیان جزیره رودس را فتح کردند و خسرو فرمانداد که سنگهای رخام کلیساهای همه شهرها را که ایرانیان کشته بودند به دانه آورند و بر اثر آن کار خدمات بسیاری بمردم رسید و در این سال لشکریان هرقل با

۱) شهری در میان کوه ماردهت و نصیبین بود و آن از بلاد بین دجله و فرات بود

۲) شهری در دیار بکر بود .

۳) این شخص ملقب به «سن» یعنی مقدس بود و از زعمای بزرگ مذهب نسطوری در زمان خسرو پرویز بشمار میرفت خسرو چندین کلیسا بنام سن سر جیس که او را در جنگ یاری کرده بود بساخت گویند مردانشاه فرزند خسرو از شیرین بدعای این روحانی تولد یافت

۴) Focas ۵) قنسرین شهری نزدیک حلب بود

۶) شهری نزدیک حمص بود

۷) حمص شهر بزرگی بین دمشق و حلب بود

۸) در ساحل شام بود

ایرانیان بچنگ پرداخته و شهر خسرو را کشوده و مردم بسیاری را اسیر کرده و بازگشتند .

فصل

و در این زمان حرث بن کلداه پزشک عرب که اصل وی از ثقیف و از اهل طائف بود به ایران آمد و از مردم جندی ، شاپور و جایهای دیگر که در جاهلیت و پیش از اسلام بودند دانش پزشکی فرا گرفت و در ایران طبابت پیشه کرد و مال بسیار بدست آورد پس از آن مشتاق بازگشت به میهن خود گشت و بطایف باز گردید و در آنجا شهرت یافت و اسلام را ادراک کرد حضرت پیغمبر ص بفرمود که هر که بیمار است نزد او رود و درد خویش بوی گوید . حارث میگفت: هر که خواهد بسیار زید باید خوراک تازه خورد و جامه سبک پوشد و با زنان کمتر مباشرت کند گفته اند که حارث در آغاز اسلام در گذشت و مسلمان شدن او صحیح نیست «ص ۱۵۷»

دوره اسلام

چون عمر بخلافت نشست قصیدی جز گرفتن عراق نداشت پس ابی عبید بن مسعود را بدانکار نامزد کرد و بفرمود «۲» که وی باقریب هزار کس بهراق رود و مثنی بن حارثه و عمرو بن حزم و سلیط بن قیس نیز با او بودند پس روان شده تا بعلبیه رسیدند و در آنجا سلیط ابن هبید را گفت که مبادا از

۱، وفات حرث بن کلداه در سال سیزده هجری بود

۲، پیش از این جنگ در ۱۲ و ۱۳ هجری ۶۳۳ - ۶۳۴ میلادی خالد ولید بالشگری بمرز ایران در نزدیکی خلیج فارس و کویت امروزه آمده و به هرمز مرز دار ایران تکلیف قبول اسلام و یا جزیه کرد هرمز خالد را بچنگ مردود مرد یعنی مبارزه دو سردار طلبیده و بدست وی کشته شد بعد اعراب بر ایرانیان تاختند و فیروز گشتند این جنگ معروف بذات السلاسل یا زنجیر است زیرا چنانکه نوشته اند پای برخو، از سربازان ایرانی را زنجیر کرده بودند که فرار نکنند خالد فرات را گرفته و بطرف شمال رفت و در آنجا جنگ بسیار سختی مابین قوای ایران و مسلمین روی داد و خالد فاتح شد و سپس خالد فرات را متابعب کرده به فیروز که شهر رومی و در طرف راست رود فرات بود رسید در این جا جنگی مابین قوای بادگان رومی و اعراب روی داد و بادگان ایرانی نیز بر ضد اعراب برومیان کمک میکردند در اینجا نیز فتح با خالد بود ولی خالد بزودی برای قشون عرب در جاهای دیگر حاضر شد و مثنی بن حارثه شیبانی را بجای خود گذاشت .

این دریافراتر کذری زیرامن میدانم که ایرا نیان جماعتی بسیار هستند و رای اینست که تا ازسوی بیانات بگذریم وبعمر بنویسی وازوی امداد طلبی و چون مدد او بتو رسد جنگ را با ایرانیان آغاز کنی ابو عبید گفت بخدای سوگند ای سلیط تو میترسی مثنی گفت که باکی نیست ولیکن او ای و مصلحت چنین میداند زنهار که بسوی ایرانیان نگذری و خود و بارانت را در میان سرزمین ایشان گرفتار جنگ آنان نمائی ابو عبید نصیحت ایشان را نشنیده و پل به بست و با وجود اکراه سلیط و مثنی با همه کسان خود از آب بگذشت و یازان را آماده کار زار ساخت و خود در قلب سپاه بایستاد و پس ایرانیان بسوی مسلمین حمله آورده و آنان را تیر باران کردند و لشگریان اسلام زخم زیاد برداشتند سپس اعراب هجوم آورده و صف ایرانیان را بشکافتند ولی ایرانیان باز گشته و بر مسلمین بتاختند و گروهی را بکشتند و ابو عبید نیز بقتل رسید و او نخستین کسی بود که از مسلمین جهان کشته گشت « ص ۱۷۱ » پس دیگران گریخته و از پل گذشتند و مثنی در دنبال آنان جنگ میکرد تا او نیز از پل بگذشت و سپس پل را قطع کرد وی آن واقعه را بعمر بنوشت عمر در پاسخ بمثنی نامه نوشت که همانجا مقام کند تا لشگری بمدد وی فرستد این جنگ در ماه رمضان روز شنبه سال ۱۳ هجری اتفاق افتاد ۱ پس عمر رسولان خود را برای آوردن سپاه بقبائل عرب بفرستاد و لشگری گرد آورد چون سپاه در پیش وی بمدینه گرد آمدند جریر بن عبدالله بجلی را بر آنان امیر کرد وی با آن لشکر به ثعلبیه آمد و کسانی دیگر نیز در آنجا با او پیوستند پس از آن بدیر هند فرود آمد و طلایه لشکر خود را برای غارت بسر زمین سواد که در کنار فرات بود فرستاد چون این خبر باذرمیدخت ملکه ایران رسید فرمان داد که از میان جنگیان دوازده هزار سوار برگزینند و مهران پسر

۱- این جنگ معروف به جنگ (پل) است سردار لشکر ایران در این جنگ بهمن جادویه بود که او را بهمن دراز ابرو نیز نوشته اند بامر ابو عبید مسعود تقی سردار لشکر مسلمین پلی از قایقها ساخته برای جنگ با ایرانیان از فرات گذشتند فیلهای جنگی قشون ایران باعث وحشت اسبهای مسلمین گردید ابو عبید حمله به فیل سفیدی برده و آنرا زخمی کرد و فیل او را در زیر پای خود گرفت چون ابو عبید کشته شد مثنی بجای او فرماندهی لشکر عرب را بدست گرفته و با لشکر خود از پل بگذشت در این جنگ تلفات مسلمین چهار هزار تن بود

مهرویه را که رئیس مرزبانان بود بر آن لشکر سر دار کرد مهران با سپاه خود به حیره رهسپار شد و چون بدانجا رسید طلبه لشکر عرب بازگشته و با هم گرد آمدند و دو گروه خود را برای رزم آماده میساختند تا اینکه بیکدیگر حمله ورگشته و به نیزه و شمشیر بهم در آویختند و مثنی در میان سپاه عرب با شمشیر جنگ می کرد پس بسوی قوم خویش بازگشت ایرانیان نبرد را سخت تر گرفتند برخی از اعراب ایستادگی کرده و گروهی از ایشان بگریختند مثنی از خشم ریش خود همی کند . باری دوشگر بیکدیگر در آویختند و از هنگام زوال تا غروب آفتاب همی جنگیدند پس اعراب بر ایرانیان حمله آوردند و مهران از میان سپاه بیرون آمد، و در پیش لشکر خویش ایستاد در این هنگام مثنی بروی بتاخت مهران ضربتی بروی برد و شمشیر او کارگر نشد مثنی شمشیر بر شانه او زد مهران در دم بیفتاد و بمرد و ایرانیان شکست خورده بمدائن گریختند و مسلمین بازگشته « ص ۱۷۲ » و مردگان خود را ب خاک سپردند و مجروحین را مداوا کردند « ۱ »

چون ایرانیان دیدند که اعراب کشور ایشان را گرفته و سر زمین آنان را ببادغارت دادند این آشفتهگی را بر اثر بیادشاهی زنی بر خود دانستند از اینرو با هم فراهم آمده و آذر هیدخت ۲ دختر خسرو را خلع کردند و پسری را که نام او یزدگرد بود « ۶۳۲ - ۶۵۲ » و از پشت خسرو پور هرمز بود بیادشاهی برداشتند و از روی شنوایی و فرمانبرداری باوی

۱- پس از چندی مثنی لشکری از اعراب آورده و در نزدیک کوفه با ایرانیها جنگ کرد و فیروز شد و پس از این جنگ مثنی از زخمی که در جنگ پل برداشته بود درگذشت در ۱۴ هجری ۶۳۵ میلادی پس از جنگ پل جنگ قادسیه در ۱۲ هجری یا ۶۳۶ میلادی روی داد قادسیه در نزدیکی کربلای معلی امروزی بود این جنگ چهار روز بطول انجامید و شکست بر سپاه ایران افتاد و رستم فرخ زاد سپه-سلار ایرانی بدست عربی که هلال بن علقمه نام داشت کشته شد در این جنگ ایرانیان درفش کاویانی را از دست دادند سردار عرب در جنگ قادسیه سعد بن ابی وقاص بود « ۲ » در سر بیانی زر بن دخت مولف پس از خسرو پرویز از ذکر نام پادشاهان ایران خود داری کرده است خسرو پرویز پس از شکست از هرقل پادشاه

بیعت کردند پس یزدگرد سپاهی از اطراف واکناف کشور خود گرد آورد و بزرگ مردی را از بزرگان مرزبانان که سالخورده و تجربه کرده بود و رستم نام داشت بر ایشان سردار کرد و او را بجیره ۱ فرستاد تا با اهرابی که در آنجا بودند جنگ نماید و همچنین مردی دیگر را که از بزرگان ایران بود و هرمان ۲ نام داشت بجنگ ابوموسی اشعری و همراهان او بناحیه اهواز فرستاد و این دو مرزبان بزرگ در آن جنگ کشته شدند و اعراب ایرانیان را دنبال کرده و هرکه را از ایشان مییافتند همی کشتند «س ۱۷۳» پس از آن عتبه بن غزوان ریه های بصره را فتح کرد و به ابله آمده آنجا را بزور بگشود و از آنجا بمدائن رفت و با مرزبان آن بجنگید و گردن وی را بشمشیر یزد و از لشکریان وی بسیار بکشت و عبدالله بن بدیل اصفهان را بصلح بگشود و جریر بجلی همدان را فتح کرد ۳ و جنگ نهاوند

«بقیه از صفحه پیش»

روم و فرار وی از سلطنت خلع شده و او را بزندان انداخته و بگشتند ۶۲۸ میلادی - پس از وی پسرش غباد دوم موسوم بشیرویه ۶۲۷ - ۶۲۹ بر تخت نشست و پس از اوردشیر سوم پسر غباد ۶۲۹ که کودکی هفت ساله بود شاه شد و پس از وی شهر براز سردار زمان خسرو پرویز که از خاندان ساسانی بود به تخت نشست ۶۲۹ - و بعد از دو ماه کشته شد و بعد از او خسرو سوم نوه هرمز چهارم پادشاه شد و بعد از او جوانشیر پسر خسرو پرویز بر تخت نشست - ۶۲۹ - پس از او پوراندخت دختر خسرو پرویز ۶۳۰ - پادشاه شد و بعد از وی گشتاسب برده برادر خسرو سوم یا نوه هرمز چهارم بر تخت نشست ۶۳۱ و پس از آن آزر میدخت خواهر پوراندخت دختر خسرو پرویز در ۶۳۱ پادشاه شد و پس از هرمز پنجم نوه خسرو پرویز ۶۳۱ - و خسرو چهارم ۶۳۱ - نوه یزدان شاه پسر انوشیروان ۶۳۱ - و فیروز دوم برادر خسرو چهارم ۶۳۱ و خسرو پنجم نوه انوشیروان ملقب به خورزاد و فرخ زاد ۶۳۱ - پادشاهی نشستند و بالاخره یزدگرد سوم پسر شهریار نوه خسرو پرویز آخرین پادشاه ساسانی پادشاهی نشست ۶۳۲-۶۵۲

۱۱ حیره شهری بود در یکفرسنگی کوفه و آنت بلغت آرامی بمعنی چادر ها است در زمان ساسانیان در آنجا ملوک لغمی سلطنت داشتند و دست نشانده ایران بودند خسرو پرویز در ۶۰۲ این سلسله را منقرض کرد و بعد آن شهر بدست مسلمین افتاد

۲۰ موافق در کشته شدن هرمان اشتباه کرده باید دانست که هرمان در این جنگ کشته نشد بلکه اهراب او را اسیر کرده و بمدینه بنزد عمر برود و بالاخره به تهمت شرکت داشتن در قتل عمر بدست پسر وی عبدالله بن عمر بقتل رسید ۳ - سعد پس از فتح قادسیه نیسفون را تسخیر کرد و لشکر عرب آن شهر زیبا و تاریخی را که عروس شهر های آن زمان بود بیاد غارت دادند و پس از آن

نیز در خلافت عمر روی داد « ص ۱۷۴ » نخستین فتعی که در خلافت عثمان روی داد ماه البصره ۲ و تصرف باقی حدود اصفهان « ص ۱۷۷ » و ری بدست ابو موسی اشعری بود پس از آن عبدالله ابن عامر را با ستخر گسیل داشت و یزد گرد در آنجا بود و از آنجا بداراب گرد بگریخت پس عبدالله مجاشع بن مسعود را بر اثر یزد گرد فرستاد یزد گرد از کویر بگذشت و بکرمان آمد و راه سیستان گرفته و آهنگ کشور چین کرد مجاشع در دنبال وی بسیستان آمد چون او را در آنجا نیافت منصور گردیده بفارس بازگشت باری یزد گرد بسیار اندیشناک و در بیم بود و از طرخان ترك یاری خواست و چون بنزد وی رفت او را خوار شمرده و بسخن یکی از ترکان وی را از پیش خود براند و چون برفت ما هویه مرزبان مرو بدنبال او فرستاد و این مرد در نزد طرخان از یزد گرد بدگونی کرده و گفته بود اگر بروی بتازد او را در آنکار یاری خواهد کرد پس طرخان بیزد گرد بتاخت او روی گردان شده آهنگ شهر کرد ماهویه در پیش راه او آمده و لشکروی را پراکنده ساخت گویند که یزد گرد در روستائی از دیه های مرو با آسیابائی رسید و آسیابان را گفت که اگر مرا پنهان کنی پناه دهی کمربند و دست بر نجن و انگشتری من از آن تو خواهد بود آسیابان گفت که کرایه آسیا

۲۶۶

بقیه از صفحه پیش

هاشم بن عتبّه و قعقاع بن عمر و رابیه حلوانی در مقابل لشکر یزد گرد فرستادند و محلی موسوم به جلولا شکست بر لشکر ایران افتاد از اینرو این جنگ در تاریخ به نام جلولا معروف است . پس از این فتح سعد بنسخر شهرهای بین النهرین پرداخت ۱۶ هجری ۵۳۸ میلادی دو سال بعد مسلمین شهر کوفه و بصره را بنا کردند ۱۷ هجری کوفه در نزدیکی حیره قدیم و بصره در روی خرابه های شهر ابله ساخته شد ۱- این آخرین جنگی بود که در میان یزد گرد و مسلمین روی داد سردار لشکر اسلام نعمان بن مقرن بود و در نهاوند وی با فیروزان سردار لشکر ایران به جنگ پرداخت و سرانجام شکست بر لشکر ایران افتاد اعراب این جنگ را فتح الفجوج گویند (۲۱ هجری ۶۳۲) میلادی پس از آن در ۲۲ هجری جنگ بسیار خونین دیگری که کمتر از نهاوند نبود در (واجرد) محلی در میدان همدان و قزوین میان ایرانیان و اعراب روی داد سپاهیان لشکر ایران در این جنگ بیشتر از اهالی آذربایجان و دیلمیان وری بودند سردار لشکر دیلمیان (مقرون) و سردار سپاه آذربایجان اسفندیار برادر رستم فرخزاد سپهسالار معروف ایران بود و سرداری فرخان زبیبندی و سردار مسلمین نعمان بن مقرن بود طبری مینویسد که این جنگ در سختی از جنگ نهاوند کمتر نبود و سرانجام باز شکست بر ایرانیان افتاد .

۲ اصطلاحاً شهرهای نهاوند و همدان و قم را از لحاظ اینکه اهل بصره آنها را

هر روز چهار درهم است و اگر تو آنهمه مال را بمن بدهی اموال خود را بیهوده تباه کرده‌ای در این میان که وی با آسیابان در گفتگو بود سواران « ماهویه » گرد او را فرا گرفته و وی را بکشند . » ۱

بقیه از صفحه پیش فتح کرده و خراج آن شهرها را به آن شهر میفرستادند ماه البصره میگفتند .
 (۱) یزدگرد سوم پس از آن شکست های پیاپی در سال شانزده هجری ۶۳۹ میلادی از چین کمک طلبید ولی فغفور چین بواسطه بعد مسافت ازدادن کمک امتناع کرد بالاخره وی پس از آوارگی های بسیار چنانکه بیشتر سور خان نوشته اند چون از سوء قصد ماهویه مرزبان مرو آگاه شد گریخته در نزدیکی آنشهر به آسیایی پناه برد و شبانگاه آسیابان بطمع لباس فاخر و نقایسی که با خود داشت او را بکشت فردوسی نام این شخص را خسر و نوشته است نوشته اند که اسقف مسیحی این شهر جسد او را گرفته و دفن کرد و بروایتی نمش او را در پارس دفن کردند . بنا بقول مسعودی او را در پسر بهرام و پیروز و سه دختر اذرك و شهربانو و مردآوند بود . بنا بروایات چینی پیروز سوم پسر یزدجرد خود را شاه ایران خواند و امپراطور چین نیز او را برسمیت شناخت وی در طبخارستان مشرق بلخ ، ماند . و در سال ۶۶۱ میلادی دولتی بنام ایران تشکیل و سلطنت آنرا بپیروز تفویض نمود این کشور « تزی کیک » نام داشت و معلوم نیست در کجا بوده است باری پس از چندی بواسطه فشار اعراب از « تزی کیک » گریخته بچین رفت و در ۶۸۶ میلادی فغفور او را با احترام پذیرفت و بعد از بنای آتشکده در چان کان در چین در گذشت پسر فیروز « نی مینش » بطبخارستان بازگشت و بالاخره مایوس شده بچین مراجعت کرد . چینی ها مقارن ۷۲۲ میلادی پوشان هونامی را ذکر کرده اند که خود را پادشاه ایران میخواند و نیز نوشته اند که خسر و نامی از خانواده یزدگرد خو را شاه ایران میدانسته ۷۲۹-۷۲۸ و بالاخره ضبط کرده اند که شاه ایران در ۷۲۲ « کی لی » نام نستوری را بسفارت مدبر بار چین فرستاد ولی نام او را ذکر نکرده اند .

۲۶۷

پرتال جامع علوم انسانی

